



بازرسی شد
۶

۱۹۸۱
۲۶۷۶

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: رساله در حساب
مؤلف: میرزا محمد تقی
موضوع: حساب
شماره قفسه: ۱۲۹۴۴

شماره ثبت کتاب: ۸۶۲۶۴

11 10 9 8 7 6 5 4 3 2 1

۱۲۹۴۴

میرزا محمد تقی که در ادوار گذشته از سلسله است نشان شده که در دست
یک یکسوم و یکم که باقی ماندن ایشان منقسم است عدد را و سلسله ایشان دو است
ضرب یکم در اصل و ضربه شش میشود نشان شش که چهار است و یک را دو سه و یک و دو سه
که باقی ماند و یک را یکم را دو اگر دختر شده باشد اصل و ضربه از سلسله است دو سه و دو نشان
برایشان منقسم است عدد و سلسله ایشان که شده است ضرب یکم در اصل و ضربه میشود شش
سه که نشان او است برایشان منقسم است هر یک را دو سه و سه و سه که برایشان
یک یکم را دو اگر دختران زیاده هم داشته باشد منقسم برایشان پنج است و اگر میت
یک پسری یک دختر بگذارد اصل و ضربه از سلسله است که دو سه و از یک یکم را دو دختر و اگر دو
پسر باشد باید که اصل و ضربه از پنج است هر یک پسری دو سه و یک سه را دو دختر و اگر دو
دو دختر باشد اصل و ضربه شش است هر یک پسری دو سه و دختر یک یکم را دو دختر
هم باشند این قاعده است قوله و لکن من الاوين مع الذکور و الاناث السلسله الباقی
للانث و بالانثیه ان کا نوا ذکوراً و الا فلله فضل الا انثیه و علو الدین مع انثیه

و اما الضیف و الباقی بر عظیم تمام یعنی از برای هر یک از اوین است با لاه و لا حد که تمام با با لاه
و مؤلف مرد و دوس مال باقی از اولاد است با لاه که هر یک باشد و اگر بعضی مؤلف
باشد و ضیف انشی حقه تنها و از برای اوین است با لاه که هر یک سال مال و از برای دختران
چهار که در عیش و بر اوین و یک دختر از سلسله می باشد اگر میت با اوین یک یکم را دو اصل و ضربه
از شش یکم را دو و یکم را دو و چهار سه را دو و اگر میت با اوین یک یکم را دو و دختر
یکم را دو اصل و ضربه از شش است دو سه از اوین و چهار سه باقی یک یکم را دو دختر منقسم
میشود میت عدد و سلسله ایشان سه است و ضیف ایشان چهار و پنجاه و میت عدد و سلسله
ایشان که سه است ضرب یکم در اصل و ضربه می باشد و میشود شش سه که سلسله است علی السویه
از اوین و دو و زده سه باقی ماند شش سه از اوین و چهار سه را دو دختر و اگر میت با اوین
یکم را دو و اصل و ضربه از شش است دو سه که سلسله است علی السویه از اوین و سه و سه
که ضیف است از دختر و یکم که باقی ماند انما سلسله اوین و دختر منقسم است و آن منقسم است
خارج شش و خارج شش نیست و پنج را ضرب یکم در اصل و ضربه می باشد و دو سه سلسله

کرده است عتیبه از ابیون و پانزده سهم که نصف است از دختر و پنج سهم که بقیه آن است
 بر ابیون و دختر و یک سهم که عتیبه از ابیون و سه سهم از دختر که مجموع پنج سهم است یک
 خمس از پدر و غیره و سه خمس از دختر و اگر ابیون سه دختر جمع شوند اصل و نصف و شش
 دو سهم از ابیون و چهار سهم از سه دختر و برلش منقسم نیست و میان عدد و شش این را
 میانیت است عدد و شش این را هر یک یکم در اصل و نصف و سه می شود و سه سهم که شش
 عتیبه از ابیون و دو دوازده سهم باقی عتیبه از پدر دختر و ربع الاخته میزد عتیبه و الاب
 ارباعا و لاحدها مع السهم و الباقی یزد ارباعا و لاحدها مع السهم و الباقی یزد
 بسدس البسات الثلثان و الباقی یزد ارباعا و الابین مع السهم فها عدد السدس
 و الباقی یزد البسات الثلثان و الباقی یزد ارباعا و لاحدها مع السهم و الباقی یزد
 ارباعا و لاحدها مع السهم و الباقی یزد ارباعا و لاحدها مع السهم و الباقی یزد
 کرده می شود با احد ابیون و دختر ارباعا و لاحدها مع السهم و الباقی یزد
 بستن با بنات است و ثلثان باقی را زده کرده می شود با احد ابیون و بنات ارباعا
 و لاحدها مع السهم

ابیون است بستن و بنات سدان تا از دختر مثلا اگر ابیون یک دختر باشد و برادر و نصف
 از شش است دو سهم از ابیون و سه سهم که نصف از دختر و یک سهم که عتیبه از پدر
 منقسم نیست مگر است پنج ربع و ربع چهار سهم چهار را هر یک یکم در اصل و نصف و شش
 است سهم که سدان است نصیب ابیون دوازده سهم که نصف است نصیب دختر و چهار سهم که بقیه
 مانده سهم از دختر و یک سهم از پدر و در صورت مادر و غیره و اگر احد ابیون یا دو دختر باشد
 از شش است یک سهم نصیب احد ابیون و چهار سهم از دختران یک سهم که بقیه مانده شش منقسم نیست
 است پنج ربع و ربع یکم در اصل و نصف و شش سی می شود و شش آن که پنج ربع ابیون
 ثلثان که بستن عتیبه از دختران و پنج سهم از دختران و پنج سهم یک سهم از احد ابیون و چهار سهم
 و اگر یک خمس از احد ابیون و چهار خمس از دختران باشد و اگر دختران سه باشند اصل و نصف از شش
 یک سهم که سدان است از پدر و چهار سهم و ثلثان از سه دختر و شش منقسم نیست عدد و شش
 که سه سهم است از احد ابیون و ثلثان آن که دوازده سهم عتیبه از سه دختر و سه سهم که بقیه شش
 مگر است پنج ربع و ربع یکم در اصل و نصف و شش سی می شود و شش آن که پنج ربع ابیون و در اصل

نصیب دختر یک سهم که بقیه مانده ابیون و دختر و شش منقسم نیست و آن مگر است پنج ربع و ربع یکم
 پنج را هر یک یکم در اصل و نصف و شش می شود و چهار سهم که سدان است از ابیون و پانزده سهم که شش
 نصیب از پنج و شش سهم که نصف است از دختر و پنج سهم که بقیه مانده بر دختر و ابیون و زده یکم
 سهم از مادر یک سهم از پدر و سه سهم از دختر و اگر میت یا شش آن اخته که شش باشد یک سهم از سه
 سهم چهار سهم که بقیه مانده مگر است پنج ربع و ربع چهار سهم پس چهار را هر یک یکم در اصل
 و نصف و شش می شود و عتیبه نصیب از پنج در اصل و نصف و شش که سدان و دختر یک سهم در چهار و شش
 و آن نصیب از پنج سهم و چهار سهم که هر نصیب که پدر و دختر یک سهم شش که می شود و آن یک سهم
 چهار سهم و نصیب پدر و دو دختر یک سهم در چهار شش که می شود و آن نیز عادت دوازده سهم
 نصیب دختر و دو دختر یک سهم در چهار شش می شود و آن نیز نصیب دختر است چهار سهم که بقیه
 مانده یک سهم از پدر و سه سهم از دختر و اگر اخته مادر را مع می کند و قول و لاحدها مع الابین
 و البنت حصه الدنیا و لاحدها مع الابین و البنت حصه الدنیا و البنت حصه الدنیا و البنت حصه الدنیا
 الابین ارباعا یعنی نصیب احد ابیون و اربع با و سه سهم احد ابیون و یک دختر حصه الدنیا و نصیب احد
 الابین است

احد ابیون است سدان و نصیب دختر است نصف و بقیه زده کرده می شود با احد ابیون و دختر ارباعا
 و نصیب شش مثلا اگر احد ابیون باشد اصل و نصف از دوازده سهم دو سهم که سدان است از ابیون
 و سه سهم که ربع است نصیب از شش که نصف است از دختر و یک سهم که بقیه شش است شش
 پنج ربع و ربع یکم در اصل و نصف و شش می شود و شش آن که پنج ربع ابیون است
 از احد ابیون دوازده سهم که ربع است از پنج و شش سهم که نصف است از دختر و چهار سهم که بقیه
 می ماند یک سهم از احد ابیون و سه سهم از دختر و اگر یک ربع از پنج باشد اصل و نصف از شش چهار سهم
 سه سهم که شش است از پنج و چهار سهم که سدان است از احد ابیون و عتیبه سهم که نصف است
 از دختر و پنج سهم که بقیه شش مگر است پنج ربع و ربع چهار را هر یک یکم در اصل و نصف و شش
 و دوازده سهم نصیب از پنج و شش سهم که نصیب احد ابیون و چهار شش سهم نصیب دختر است
 سهم که بقیه مانده ارباعا احد ابیون و دختر و یک سهم که پنج سهم از احد ابیون و پانزده سهم از دختر و قول
 و لاحدها مع الابین و البنت حصه الدنیا و الابین و البنت حصه الدنیا و البنت حصه الدنیا و البنت حصه الدنیا
 از اربع با و سه سهم احد ابیون و دختر حصه الدنیا نصیب ابیون است سدان و بقیه از شش

و سه سهم از خوار پدري که یک سهم را برایش تقسیم می کنند یک سهم به پنج سهم و خوار
 می کنند در هر فرضیه می باشد و سه سهم که شش است از خواران مادی و با نوزده سهم که نصف
 است از خوار پدري و پنج سهم که باقی ماند از شش پدري که یک سهم از خواران مادی سه سهم
 از خوار پدري و اول و الحاق و الحاقه تحت اما یعنی از برای جد یا جدیه است جمع مال
 اگر شش باشد خواجه پدري باشد و خواجه مادی و اگر جدیه و جدیه هر یک باشد در ضعیف یعنی
 می کند اگر پدري باشد باقی مانده تقسیم می کند از مادی باشد و اگر از برای جدیه است باقی مانده
 و از ضعیف یعنی و اگر جمع شود اجاد با خود به سه سهم مادی مثل خوار مادی و جدیه پدري و جدیه پدري
 تقویر علی مثل اگر میت جدیه پدري بگذارد و هر فرضیه از شش است شش از جدیه و شش از
 جدیه و اگر از جدیه مادی باشد شش میزند باقی مانده از جدیه از شش یک سهم که شش است
 تقسیم شش تقسیم شش عدد در شش است و شش از شش یک سهم می باشد و در شش
 این را فرض می کنیم در هر فرضیه شش سهم میزند باقی مانده از جدیه از شش یک سهم که شش است
 و جدیه پدري بگذارد یا جدیه و جدیه مادی بگذارد و بدین تقسیم عدد در شش است و شش از شش
 جدیه یک سهم

ضعیف یک سهم در اصل فرضیه شش می شود و سه سهم که شش است از جدیه و جدیه مادی باقی مانده یک سهم
 از جدیه و جدیه پدري و بدین تقسیم شش عدد در شش است و شش از شش یک سهم که شش است
 از جدیه و جدیه شش سهم که شش است ضعیف جدیه و جدیه مادی باقی مانده سه سهم که شش است
 اثبات از جدیه و جدیه پدري قوله الحاقه و الحاقه یعنی از برای جدیه و جدیه است باقی مانده
 هر دو است و قتی که مادی باشد یا جدیه مادی پدري یا پدري اگر مادی پدري باشد شش مال از
 جدیه هر یک باشد یا خوار مادی پدري باشد شش مال میزند باقی مانده از خوار هر یک سهم و خوار
 پدري باشد در هر دو اشکال تقویر مثل اگر میت جدیه و جدیه مادی بگذارد یا جدیه و جدیه
 پدري یا پدري از جدیه از شش یک سهم از جدیه و جدیه مادی و بدین تقسیم عدد در شش
 این شش است ضعیف یک سهم در اصل فرضیه شش می شود و سه سهم که شش است از جدیه و جدیه مادی
 از جدیه و جدیه پدري و بدین تقسیم شش عدد در شش است و شش از شش یک سهم که شش است
 از جدیه و جدیه و یا از هر یک سهم از خوار هر یک سهم تقسیم یک سهم از جدیه و جدیه مادی
 خوار پدري بگذارد در هر دو اشکال قوله الاقرب یعنی الاقرب مادی و جدیه مادی

اقرب یعنی یک سهم جدیه و جدیه مادی و اگر اجاد باقی مانده یک سهم که شش است از جدیه و جدیه مادی
 اقرب شش است اگر میت جدیه پدري بگذارد یا جدیه مادی و جدیه مادی و جدیه مادی و جدیه مادی
 و لایب از جدیه مادی و جدیه مادی و جدیه مادی و جدیه مادی و جدیه مادی و جدیه مادی
 از جدیه و جدیه پدري و جدیه مادی و جدیه مادی و جدیه مادی و جدیه مادی و جدیه مادی
 و شش اصل فرضیه از اجاد مادی و جدیه مادی و جدیه مادی و جدیه مادی و جدیه مادی و جدیه مادی
 بگذارد یا جدیه و جدیه مادی و جدیه مادی و جدیه مادی و جدیه مادی و جدیه مادی
 شش آن یک سهم است از اجاد مادی و جدیه مادی و جدیه مادی و جدیه مادی و جدیه مادی و جدیه مادی
 اگر چه است ضعیف یک سهم در اصل فرضیه از جدیه و جدیه مادی و جدیه مادی و جدیه مادی و جدیه مادی
 و شش سهم که شش است از جدیه و جدیه مادی و جدیه مادی و جدیه مادی و جدیه مادی و جدیه مادی
 که در جدیه است شش می شود و از جدیه که شش است از اجاد مادی و جدیه مادی و جدیه مادی و جدیه مادی
 که است چهار شش است آن که شش است از جدیه و جدیه مادی و جدیه مادی و جدیه مادی و جدیه مادی
 عدد در شش است و بدین تقسیم شش عدد در شش است و شش از شش یک سهم که شش است
 در هر فرضیه

در اصل فرضیه شش شش یک سهم است و جدیه و جدیه مادی و جدیه مادی و جدیه مادی و جدیه مادی و جدیه مادی
 باقی مانده یک سهم که شش است از جدیه و جدیه مادی و جدیه مادی و جدیه مادی و جدیه مادی و جدیه مادی
 از جدیه و جدیه مادی و جدیه مادی و جدیه مادی و جدیه مادی و جدیه مادی و جدیه مادی و جدیه مادی
 انشای و طریق دیگر که فرض می کنیم اقل عدد را که جدیه و جدیه مادی و جدیه مادی و جدیه مادی و جدیه مادی
 و این ضعیف یک سهم که شش است می شود و طریق دیگر که جدیه و جدیه مادی و جدیه مادی و جدیه مادی و جدیه مادی
 هر یک از زوج فرضیه یا جدیه و اجاد و اولاد و شش آن اخذ می کنند از جدیه و جدیه مادی و جدیه مادی و جدیه مادی
 مثل اگر میت و جدیه بگذارد یا یک برادر و جدیه و جدیه مادی و جدیه مادی و جدیه مادی و جدیه مادی
 منقسم عدد در شش است آن که شش است ضعیف یک سهم در اصل فرضیه یا جدیه و جدیه مادی و جدیه مادی و جدیه مادی
 زوج نصف از جدیه و جدیه مادی و جدیه مادی و جدیه مادی و جدیه مادی و جدیه مادی و جدیه مادی و جدیه مادی
 از زوج یا از جدیه یا از جدیه مادی و جدیه مادی و جدیه مادی و جدیه مادی و جدیه مادی و جدیه مادی و جدیه مادی
 برادر مادی یکی باشد سهم میزند باقی مانده از جدیه و جدیه مادی و جدیه مادی و جدیه مادی و جدیه مادی
 پدري و جدیه مادی و جدیه مادی و جدیه مادی و جدیه مادی و جدیه مادی و جدیه مادی و جدیه مادی و جدیه مادی

یا هر برادران مادی اصل و فیاضه ارشش است سه هم که لففت لغیب زوج و سه هم
که شش است از برادران که هم که کتبه مانند ایشان نمیشد که کتبه پنج و دو و از غیب که هم که
اصل و فیاضه از زده میشود شش هم که لففت از زده و چهار هم که شش است از برادران که هم
باقیر از دایره برادران نزد میگویم و اگر احدی از زوج باشد اصل و فیاضه از زده است سه هم که زوج باقی
و چهار هم که شش است لغیب برادران مادی پنج هم که کتبه مانند دایره برادران نمیشد
و از ایشان که از زده است پنج هم که زوج و فیاضه است چهار میشد و ربع است چهار که سد است
از زده و شش هم که شش است از برادران که هم که کتبه مانند التیور نزد میگویم برادران اگر
زوج با یک برادر مادی مادی زوج و سد است آن که هم است از برادران مادی و کتبه باقی از زده
میگویم و اگر نیست زوج بگذارد با یکخواهر پدري و خواهر مادی پدر و فیاضه ارشش است و لففت
که سه هم است از زده و سه هم دیگر از خواهر مادی پدري و با خواهر پدري دیرینه است
که شش است و سه هم که سه هم مطلق آورده و اگر یکی از زوج زوج باشد اصل و فیاضه از زده است و از
سه هم است از زده و شش هم که لففت از خواهر مادی پدري و با خواهر پدري است
و سه هم

[illegible]

ویشن ال

و نشان آن است چهارست گفت آن گوشت است بالاتر از فصل و خالو در میان قسم است و نه
گوشتان را تغییر بگویم و قدیر الله است قسم نیست و نشان این است که دست خفیه یک نیم در میان است
و نشان این است که دست میوه در شش هم گوشت است بالاتر از غده و خال و خال در دست است
گوشت نیست و نشان فصل در بالاتر از شش هم است آغوش از غده و قدیر الله است قسم است از غده و شش هم
از غده هم در فصل و در میان است نشان آن از غده و در میان است یعنی آن است که در فصل
باشد و در شش هم گوشت باشد و در غده خال و در شش و در دست تفاوت باشد در شش و در دست
سبی که نه است آن سبب از مثال آنکه در شش هم غده زاده باشد و مایه خال زاده است که مثال
زید زید است و هر که بزرگ است و دختر آن زن را که در شش و در دست و در دست زن زید زید
زید زید و در دست و در دست آن زن را که در شش و در دست و در دست زن زید زید
خال و دست از جانب پدر و خال و مادر و هر که را که در شش و در دست و در دست زن زید زید
هم خال زاده مثال آنکه در شش هم غده زاده است که مثال حسن و دختر عوی خال و
نوازه و آن دختر عوی شود حسن و مادر و در شش هم غده زاده است که مثال حسن و مادر و در شش هم غده زاده است

[illegible][illegible]

پس ارادت کافی که رسان شده است اول به است احوال بهیت اهل تقصیر باشد نه از حال
و ارادت به صلات یعنی بیست از نوح سال بگذارد و بارگاه و در احوال برادر کا و مصلحان و
همه از نوح است بقول شیخ عیال و در بعضی دیگر نصف سال از نوح است و نصف دیگر از برادر و در بعضی
مستعد است بر گویای یعنی گزیت نوح مسجد و ارادت کافی بگذارد و اگر امام علیه السلام غایب است
مستعد است زیرا که گفت از امام علیه السلام میفرستد و اگر غیبت امام علیه السلام باشد و او حجت است
میت کافیه و در و ده او که باشد قبل از وقت مال هر یک از ایشان سالان گرفته میراث
همه از دست اگر چه در و ده است بعد باشد قوله و الا فاعطایه تا مع الاصل با ویر قوله و الا فاعطایه عیال یعنی
حافظ یعنی تا مع احد این است در اسلام اصغر و فقید یعنی در کدام از این دو مسکن طایفه تا مع
است و در اسلام اگر کارد و از اسلام انقضای نماید و از برادر کرده میشود و اگر دست مع مرده و دیگر
و اگر کافر و غیر و اولاد که بگذارد و در اسلام میراث باشد یعنی مادر سالان شده باشد
باین اخ و این است که سالان باشد میراث و از این اخ و این است که سالان باشد و اولاد میراث
و برایشان و بیست نفقه اولاد است و ایضا و در گویای و قول است که اگر برادر از و ده

[illegible][illegible][illegible]

مسند فقهاء است در غایب اینها اختلاف بسیار است و همان الله اعلم بهم است لهذا فقره چنان
عجیب است مثل امر و مسح الله الکبیرین بقائه اسامی منوره و ازین بسیار است بعضی از بزرگان
که فتنش اعظم و فایده اش عمیق تر باشد چون شیخ فخریه است که در شریعت جمیع پرکار خطاها
لازم و شتم بوده **اما** دین دم النفس **سج** مال **بیم** نسب **عقل** و حفظ دین باقی است
عبادت و کوشش که فراموش نماند و بعد از گردیدن سال و دو تغذیه است و بعضی اینها را بکشد
و حفظ و تقوی است و دین را نفس است چنانچه حق تعالی فرموده است و کم فی الله حسیه
یا اهل اللاب یعنی از برای شما دین پس کون زنده گماشت ای چنانچه عقل زیاده را بکشد
بعضی حق تعالی بکشد و احسان کند و بعضی حق تعالی بکشد و دین را بکشد و بعضی حق تعالی بکشد
و عظام پس می شود و حفظ و نسب بنجاح است و ملک یمن از کین زن و بیعت زن و اولاد و امثال
انها کون و بعد برتر بکشد و جاری گردیدن است و حفظ مال با جبرای عهد شرعی و دفع فتنه
از غضب دزدی از مال مردم و حد خدا را برای امتحان جاری کردن است و حفظ عقل
که امتیاز انسان از سایر حیوانات است و اینست منقح از آنست که در شراب و بی چیزهای است

سجده گشت یا برای مخلوقی به قصد خدای او سجده کند یا قرآن مجید را در میان قنوت است
اخذند یا در استماع لغت یا الله لکد بر قرآن یا صحیفه یا کتاب قرآن و حدیث هر چه است عظیم است
زنی یا بدو من صورت و میان که مظهر با چراغ نور محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت
صلوات الله علیهم اجمعین کلامی است که بول و غلیظ یا نجاستی در آنجا باشد یا در یک کلمه
از وی مانده است خراب گشت و امثال اینها و ندیده ایم کسی از علمای اهل حق که از اینها را ذکر کرده
این را که مکرر اینها را در دست ضبط کرده باشند و فیقره رساله عقاید اکثر آنها را ذکر کرده
مثل و عجب بودند خاندانی بخاک می زدند و عدد دای که در میان آنها و شتمن بودند آنها را بر کمر و
سجده و بیکه نیکو الاحرام و قیام و قنوت و سجده و شرب بودند آنها را بطهارت و طهارت و سجده
بودن غسل جنابت و حیض و نفاس و ناقص بودن بول و غلیظ و باد و ضو و وجوب
غسل و کف و نماز بر مرده گان و دفن ایشان و وجوب کف و روزه و طهارت و احوال و نماز
و استسقاء بر روش معتد و ماکول هادی را اوجاع کردن و قبل از نماز ناقص روزه است
و وجوب بودن حج و شتمن بودن بر اهرام و طواف و سعی میان صفا و مروه و توقف عرفات
و قنوت و شتر

و توقف شتر علیه سر تراشیدن و قربانی کردن و حجی حرام کردن یا الجبل اعم از وجوب و نیت
و عجب بودن حاجت در نماز و طهارت بعد از اقصای بر یکسان و فضیلت علم علم و یکی نیست
کونی که صرفی نیست و بدو من دروغی که در آن مصطفی نباشد و حرام بودن زنا و لواط و شرب
خمر و موت کوشش سنگ و کجک و خون و میتة الجوارح و موت کفاح و زنا و زنا و زنا و زنا
برادر و دختر خواهر و دختر و ضلای علیه السلام و زنا و خواهر زن و حرام بودن ستم کردن و مال مردم
برون بی عیبی اگر محال آن باشد و موت قتل مؤمن یا حق و مرجع بودن شش و شش و شش
بی عیب و بر جان سلام کردن و بجان یکی یا چهره و در و خورشید و بدی حقوق ایشان و مقبر
بودن میراث الجبل و شرب بودن پس شربی یا الجبل و سایر امور دیگر در این سلام که بر شرب
بافته باشد و بدو ششیدن و طهارت و کمال همه پیدا است کسی که انکار یکی از اینها کند بزرگ
است **مقدمه** در اقامه مرتبه و احکام و احکام آنها است اما اقامه مرتبه از آن است
یا مرد یا مرد نظریست یا مرد تقی است **اول** زن مرتبه خواهر و برادر باشد و خواهر و برادر
کفر و کفر باشد و بدو ششیدن و طهارت و کمال همه پیدا است کسی که انکار یکی از اینها کند بزرگ

اینکه مرتبه و احکام آنها است

از مرتبه شش بر یکدیگر در و زناش بر اولاد عیش و شادی مردم در تلبیس که پدر و مادر
شش کافر بوده باشند و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد
از مرتبه که بدو ششیدن و طهارت و کمال همه پیدا است کسی که انکار یکی از اینها کند بزرگ
صلوات است بعضی گفته اند که دیگر امید نبوی کردن او باشد و بعضی گفته اند موافق عقاید
که در روز او را تخلف نبوی نیست و در روز چهارم می کشند و باید که اگر او را شنبه عارض شد
باشد سعی نماید و در آن شب دعا و اگر نکرد تو کند و باز مرتبه شش در مرتبه شش عظیم
علی اختلاف آنرا می کشند و بدو ششیدن و طهارت و کمال همه پیدا است کسی که انکار یکی از اینها کند بزرگ
و بعضی گفته اند هر که بشنود طهارت و کمال همه پیدا است کسی که انکار یکی از اینها کند بزرگ
بغیر امام و نبایب امام او را بکشند که اگر مرتبه است و او را بر یکدیگر کشند و بدو ششیدن و طهارت
از مرتبه که بدو ششیدن و طهارت و کمال همه پیدا است کسی که انکار یکی از اینها کند بزرگ
مقدمه در بیان سبب حکام است **اول** فرزندان که مرتبه شش از مرتبه شش امام
را سینه بکشند حکم همان را رنده خواهد نظری باشد و خواه مقلی که در پدر و در مرتبه

اینکه مرتبه و احکام آنها است

از مرتبه که بدو ششیدن و طهارت و کمال همه پیدا است کسی که انکار یکی از اینها کند بزرگ
صلوات است بعضی گفته اند که دیگر امید نبوی کردن او باشد و بعضی گفته اند موافق عقاید
که در روز او را تخلف نبوی نیست و در روز چهارم می کشند و باید که اگر او را شنبه عارض شد
باشد سعی نماید و در آن شب دعا و اگر نکرد تو کند و باز مرتبه شش در مرتبه شش عظیم
علی اختلاف آنرا می کشند و بدو ششیدن و طهارت و کمال همه پیدا است کسی که انکار یکی از اینها کند بزرگ
و بعضی گفته اند هر که بشنود طهارت و کمال همه پیدا است کسی که انکار یکی از اینها کند بزرگ
بغیر امام و نبایب امام او را بکشند که اگر مرتبه است و او را بر یکدیگر کشند و بدو ششیدن و طهارت
از مرتبه که بدو ششیدن و طهارت و کمال همه پیدا است کسی که انکار یکی از اینها کند بزرگ
مقدمه در بیان سبب حکام است **اول** فرزندان که مرتبه شش از مرتبه شش امام
را سینه بکشند حکم همان را رنده خواهد نظری باشد و خواه مقلی که در پدر و در مرتبه

اینکه مرتبه و احکام آنها است

باشند و در اصل ارتداد از ایشان فرزند می رسد و موافق حکم می دارند و اگر مسلمان
یکی از ایشان را بکشد یا از او بیعت نکند و خلاف کند یا آنرا به جنگ می تواند گرفت و شهر
و اقوی آنست که نمیتوان کشت و بعضی گفته اند که اگر در میان کافران حربی باشد میتوان کشته
کرد و اگر در میان مسلمانان باشد نه بعد از بالغ شدن ایشان را بکلیف اسلام میکنند
اگر قبول اسلام نکردند بکشند و اگر کسی در حال غلبه بگوید و دعوی کند که بی عقید
انسان صادر شده یا در حال غلبه دعوی کند که بر پسر مسلم و غلبه بر زبان من جاری شده
یا کسی مرا اگر راه کرد و جزیر کذب بخل او نمیکند باشد اذ ان میشود و اگر در حال مستقر
بگوید شهر میان علم است که مرده میشود و مستحق قتل میشود و اگر عقده از آن را بکشند
و بعضی گفته اند که حکم می دارد در مسیوم ثابت میشود و در غیره اقرار یا بگوید و در عدل
چهارم اگر کاهن مرده شود و عده طلاق می دارد اگر در عده تو بگذرد عقدهش بطلان خود است
و اگر نکرد تا عده منقضی شود و در حقیقت میان ایشان بر طرف میشود و این صحت است
که بعضی از شیعیان تعلیم بعضی از زنان که خواستند از شوهران جدا شوند و او را راضی
بطلاق نشود

در بیان احکام

در بیان احکام

بطلاق نشود و میکنند که با برقرار حجب بگذار تا مرد تنه شود و تو به کف تا عده منقضی شود و در
خدا نشود و حرام بشود و آنست که اگر این باعث ارتداد او شود و بر این حالت
باشد و در تنه ای عده میرد باید الا با بکشد و در حقیقت معتقد است که با بکشد و در حقیقت
چنین عقیده صحیح است و اگر در **پنجم** کسی که نایز کو بر کفرت سباحت می آید صلی الله علیه
و آله و یا فاطمه را و یا یکی از ائمه معصومین صلوات الله علیه هم اجناس جایز است که در
بشنود و اگر بکشد اگر خوف ضرر بر جان و مال خود یا احدی از اهل ایمان نداشته باشد و این
باب ظهور اختلاف میان علمائست و در حدیث معتبر وارد شده است که حضرت رسول الله
عید و آله فرمود که هر مردی در باب من مساوی است که اگر کسی بشنود که مرا به بدی یا دشمنی
و دشنام میدهد و جواب است در شنونده که آنرا بکشد و او را بزند یا شمشیر بر او کند و بگوید
و حقیقت که هر کس نزد او ثابت شود که با او دشمنی داشته باشد و در حدیث صادق علیه السلام فرمود
که هر که بشنود که کسی **عجائب** از اهل بیت صلوات الله علیه را دشنام میدهد یا از او بیزاری
میگوید و الله که خوش حالست اقامه می رسم که شما را بوفی بکشید و من روزی از شما

در بیان احکام

بیزاری از شما می آید اگر خوف نیست بکشد یا بکشد و اگر کسی دعوی بخورد
کند یا بکشد در دعوی صحیح صلی الله علیه و آله بعضی گفته اند که هر که بشنود و می تواند کشت و بعضی
گفته اند که مخصوص حکم شرع است **باب ششم** در بیان سایر حدود و است و بعضی از احکام
منقوله در آن چنین است **فصل اول** حد سر و جدا کردن از جمله کفر است و اگر
مسلمان یا دکن ثابت شود آنرا میکشد و اگر کافری بگوید و در امان باشد آنرا تغییر میکند
و از حدت صادق علیه السلام منقول است که کاهن ملعون است و سر ملعون است و در حدیث
معتبر دیگر از آنحضرت منقول است که هر که بر او بدزدی یا کافری یا دروغ گوئی و آنچه از حدیث
گفته به تحقیق که کافری به حج آمده باشد و در حدیث دیگر منقول است که زنی که بر او بدزدی
صلی الله علیه و آله و کشت و رسول الله صوری درم و در شتی میکند نسبت به بیرون می آید و درم که
آنرا بر او مهر بان را در آن حضرت فرموده اند یا بر تو عداوتی دین خود را و تو را کشت که در
عدالت اختیار و ملائکه و در فرشتگان میان پس آن زن تو بکشد و در روزی می کشد
و شب بر پایی است و پلاس پوشیده است و در حدیث فرمود که با اینها تو به بیعت قبول نشود
مکان

در بیان احکام

که اگر کشت و در حدیث منقول است که کاهن ملعون است و سر ملعون است و در حدیث
کند که کسی را بکشد و دوست کند یا دشمن کند و آنچه بقرآن و دعا و سحر و جادو و سحر حق تعالی
باشد که بگوید و متوسل شود و آنها را در حدیث منقول است و آنچه بطلسم و جادو باشد و سحر است و اشکاله
که در آنها کتب بر سر آنها الله و آیات می کشند و در حدیث منقول است و آنچه در حدیث منقول است که آنها را
نکشند و شیخ بهاء الدین علیه الرحمه از تقوان می فرموده اند که دعا و قرآن که برای مصلحتی خوانند
خوب است نه مندم بدان که در غده و جادو در آن میشود و شیخ بهاء علیه الرحمه و دیگران از اقسام سحر
شمرده اند که فسق و نوش و زانی کردن و رادش را در حدیث منقول است و بعضی چندی که بشنود
بگوید که سحر است و که زانی و زانی در آن را در حدیث منقول است و ملائکه کردن و بدیجات سحر
و طسمت نوشتن و بان طلق کردن و اینها از شعبه را که امور غیر عینیه ظاهرند از راه جادو
چنانکه معول که بر آن میکنند و از جمله سحر و از قبیل آنست که سحر است یعنی چند دال از جن
و گفته اند از جادو است بلکه می دانند و بیعت می کشند برای دیدن پس و شیخ کرمان
و غیبت خواندن و قسم دادن بلفظی چند که معنی آنها مفهوم نباشد و با عقاید خود

سوم دوم و هر روز از یک کف بیابند بنا بر شش نور که خورشید **چشم** مرد و زن را
 که بر چهره در یک طرف بیابند بر قله که گذشت **چشم** کسی که بکشت بکارت خیز را
 میرود و در حدیث صحیح وارد شده است که او را شست تا زیاده نریند و شست و شست
چشم کسی که از رزنا و باطله کمر از چهره مرتد کند **چشم** کسی که پیرا میبرد
 و وزن سبک از کلاه در یک طرف برهنه بیابند **چشم** کسی که شغیرا دشنام دهد که
 فحش بکشد و او حق است بشد با لای پیکر که هر چه در فحش باشد مثل آنکه
 گوید کس حرام زاده نیستم **چشم** آنکه کسی بزن خود بگوید کس ترا باره نیافتم
چشم آنکه طفلی دیدار از فحش بگوید **چشم** دور که در دو پیکر دشنام
 بگوید در دو را نیز می کشند **چشم** کفزی که بگوید **چشم** طفل یا دریا که در
 حوزند **چشم** کسی که شراب بروشد و صلال داند **چشم** کسی که بگوید عینه
 مال کسی را بگوید و بگوید که منده را آن **چشم** کسی که بگوید غذای منده رسالتی
 دروغ خال مردم بگوید **چشم** کسی که بگوید خور کسی و ده یا دهی پهلوی **چشم**
 کسی

کسی که بگوید که دست خود را بر شستگ تم می آید **چشم** کسی که غلام خود را بکشد آنرا بگوید
 می کشند که گفته می شد در وقت غلام را بکشد **چشم** مسلمان که کافر را بکشد که
 آن کافر در امان باشد **چشم** کسی که در مجلس شرب با خفته نریند **چشم** کسی که
 ماهی بی فلس بخورد یا بخورد یا بر صیوال یا بر فرازی و احوال بخورد **چشم**
 طفل یا دیوانه که زنا یا باطله کند **چشم** و طمی کردن با چهره یا این **چشم** کسی که زنا
 بر عقیقه یا خاله شش عقد کند یا ضایع شدن با علم **چشم** کسی که زن یا متغیر یا کفر
 در حیض یا نفاس از پیش جماع کند و از پیش خج تا زیاده نریند **چشم** کسی که
 کسی که موی رزین را بر سرش و در روایت وارد شده است که اندر اینست زردی در او زنده
 و جگر کشند آنرا اگر موی زن رویشد مثل راسیک که در وزن می دهند و اگر زردی ویت آن
 زنا می کشند و باوید **چشم** کسی که عبارت و جیبی را بکشد و در ظاهر یا در **چشم**
 کسی که فصل می کشند که در آن فرزند زاده باشند و از رزنا یا این در ظاهر یا در **چشم**
 و نایب نام تغییر می دهند او را با یک محطت داند که از رزنا یا در **چشم** کسی که **چشم**

و در حدیث یونق از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویت کرده اند که هر که در وقت نماز صلوات
 علیه و آله شکایت یا رسول الله من از او پرسد سوال کردم و قسم دادم بوجه الله یعنی بر روی خدا را
 خج تا زیاده نریند و حضرت خج تا زیاده نریند و بگوید که او را کشت سوال کنی بوجه الله خج **چشم** کسی که
 منقولات حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مرویت کرده اند که هر که در وقت نماز صلوات
 علیه و آله شکایت یا رسول الله من از او پرسد سوال کردم و قسم دادم بوجه الله یعنی بر روی خدا را
 مکتوب است مراد قضا و دفع باشد **چشم** در احادیث معتبره وارد شده است که کسی که در **چشم**
 بول و غایط کند او را کشت می زنند و اگر در کعبه کند او را از هم می پوراند و بکشد او را بزنند
چشم در حدیث معتبره از حضرت صادق علیه السلام منقولات که هر که در وقت نماز صلوات
 علیه و آله شکایت یا رسول الله من از او پرسد سوال کردم و قسم دادم بوجه الله یعنی بر روی خدا را
 تغییر می کنند اگر آنکه او را بکشد **چشم** در حدیث معتبره وارد شده است که کسی که گوشت
 حیوان مرده یا خون یا گوشت توک بخورد او را بکشد و در حدیث معتبره وارد شده است که کسی که گوشت
 سیم بکشد **چشم** در روایتی وارد شده است که هر که در وقت نماز صلوات
 علیه و آله شکایت یا رسول الله من از او پرسد سوال کردم و قسم دادم بوجه الله یعنی بر روی خدا را
 در کعبه که مردم در وقت است آمدند و نشسته اند و هر که از مردمی آمد و خورد آنان هفت زده
 که افتاده و دستمال برایشان در این آمد حضرت برخواست و وضو را تمام کرد و در آن وضو
 نماز کرد

سنة زنا بر او زده و فرمودند که اگر کسی سال بکشد **چشم** در حدیث معتبره وارد شده است
 که کسی که از او دفع بدو و هر دو را هم عیال نکند تا بگوید که او را بکشد و در حدیث معتبره
 دهنده او را بدو و در وقت می کشند که مردم او را بکشد و در حدیث معتبره وارد شده است
 بعضی از علما گفته اند که اگر مردی پیری که میان ایشان قریبی باشد در حوض غایت بیابند
 و حق تعالی بپوشد یا مردی را محرم را در یک خانه بیابند و حق تعالی باشد در دو را تغییر می کنند
چشم کسی که جلید خود را بکشد و در حدیث معتبره وارد شده است که کسی که در **چشم**
 آزاد مسلمان اگر غلام را بکشد یا کافر را که در امان باشد یا کافر را که در امان باشد یا کافر را که در امان باشد
 او را تغییر می کنند **چشم** بعضی از فقهاء گفته اند که اگر کسی که در **چشم**
 یا حبس خورده یا این اقامت سرزنش کند مثل آنکه گوید ای کور او را تغییر می کنند **چشم**
 اگر کسی کارای که در حدیث معتبره است در زنا یا شریف بکشد مانند شرب جمعه و زوجه و در حدیث معتبره
 غیره و عید و عید اضحی و ماه مبارک یا روز مولود یا روز معیت یا روز وصال یا در
 دهان که در آن خون یا بد بود مثل در حدیث معتبره در روز عید شول در مکانها شریفانند

میرزا محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلمی گوید یکی از مشایخ ما که در حدیث است
 گفته اند که با حقه تقیر می کنند حکم می بیند حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با شرفی شرف را که
 در همان شرف خنده بود شرف دوازده شب او را نگاه داشت و در روز دیگر مستی می نمود
 روز و فرمود که این بیت تا زیاده را برای این بود که بگفت اری با شایان شرف و
 رمضان **چشم** و در سبب عزت و است که در کاه کا فروختی مشغول باشی و بدو است
 دو روز تا او را شرف تا زیاده را برای شرف میزند و شرف تا زیاده را یک برای حمت
 اسلام و سرش را میزند و در میان اهل میش میگرداند تا دیگران چنین کنند **چشم**
چشم هر که کسی بگوید بگری که زنده و از خواب بیدار می شود و پاشد ای الله از آن
 تغییر میکند زیرا که ایشان این لحاظ را هیچ بیند **چشم** از حضرت حسن و قاصد
 الله علیه و آله نقل است که در کس او را ندیدند حضرت امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله یکی
 به دیگری گفته بود که ای پسر زیاده را در جیب کتف خود که توی اسیر دوازده شب را می بیند و فرمود که
 آن دیگر بر او است تا زیاده بزند و فرمود که حال که او را می خواند و زیاده را می پری داد
 او

و فرمود که تو اتم بیت تا زیاده بزند **چشم** در چند روایت دارد که حضرت امیر علیه السلام گفته
 هر که شرف را در آن تقیر می کند او را جوی کشتن می بیند شرف باشد و الا مستحق می شود
چشم از آن حضرت منقول است که اگر کسی بکسی گوید لا اله الا الله یا لا اله الا الله باید که چنین
 تصدیق کند و این شرف نام بوده است در میان عرب یعنی پند مبارک را یاد در مبارکتر
 این صحیح منقول است که در زمان حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله مروی دیگری گفت
 کس با در تو حکم شدم آن مرد او را بخدمت حضرت آورد گفت این مرد فرستاد شرف است
 حضرت فرمود از غلبه بمنزله سایه است اگر تو شرف باشی سایه او را تا زیاده بزند اما او را که
 سخت درد آورده می بینم که دیگر زیاده میماند و چنان سخنان بروی ایشان میگوید
 پس فرمود که اگر شرف نداشتی **چشم** در حدیث معتبر منقول است که هر کاه را شرف را
 زمان که در حال شود و در روز پنجشنبه فرزند خود را که صد تا زیاده برای شرف میزند
 و بعد از آن سگش میزند و اگر شرف نباشد پشیمان که در روز زیاده باشد و در حدیثی
 برای زیاده میزند و صد تا زیاده برای شرف میزند **چشم** در بعضی روایات

و در حدیث است که هر کاه مروی زنی را بخواند و معلوم شود که شرف داشته است مرد را حقه
 میزند و در نماز سگ میزند و اگر آن مرد را بزرگ امام بخواند و در صبح از آن تصدیق میکند و صلی
 عین برتری است و چهارده مشال در این است مشهور و ائمه و دولت برتر هر کاه که کافی
 داشته باشد و تصدیق و تحقیق کرده باشند **چشم** هر کاه از آدی و غنی شریف که شرف از آدی
 شوند و در شرف اختیار از آنکه امام نبند و تقیر می کند و به عنوانی او را بر زیاده میزند
 و در روایتی و در حدیث است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله میفرمود
 ائمه چهار بار با کاران نفس را علی بن ابراهیم حفظ بدل و مال و دین مردم شود
 گوید که غلبه بخواند این رسالت و در کتب احدی از علما سلف جنون الله علیه و آله
 بلکه عشری از اینها را بر او نموده اند و متفق ذکر کرده اند **چشم** در میان قصص
 و روایات و در آن دو مطلب است **مطلب اول** در بیان احکام قصص است و در آن
فصل است **مطلب دوم** در بیان قسم قتل است با آنکه ادبی را با حق شرف از
 اعظم گناهان کبیره است حق تعالی میفرماید که پس بقتل می رسد و مستحق او دوزخ است و خداوند
 و غنی

و غنی الله علیه و آله و عذابه الیه یعنی هر که بکشد مؤمنی را عذاب پس برای او جهنم است
 همیشه در آن خواهد بود و غضب کند خدا بر او و لعنت کند او را و او را در میان کوه های او عذاب
 لا و بعضی از روایات و در حدیث است که مرد از حدیث است که برای ایمان او را بکشد و اگر
 علود را تا دید که تنگش لب و از حضرت رسالت پیاده الله علیه و آله منقول است که از اول چیزی که
 حق تعالی در آن حکم خواهد نمود مردم است و فرمود که حق تعالی و خداوند یکجا هم بدست قدرت است
 اگر اهل ایمان و زمین هر یک شوند و در حق تعالی خدا را سرگود و در شرف اندازد و در حدیث
 معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که امانت کند که بر شرف مؤمنی در نیم کاره جان
 و جوی عشره در آید در میان دو رویه شرف نباشد که امید است از رحمت خدا قبول
 بر شرف است و در حدیث محمد و خدا و اکثر فقها گفته اند که قتل **مطلب** که قتل بالغ و عقل
 کشتن کسی را بغلی که غالب گشته باشد و یا نباشد و بکشد و بکشد نباشد و کاری
 کند که غالب گشته باشد **مطلب** و **مطلب** که قتل در شرف نباشد و بکشد
 نباشد باشد و اتفاقا که نباشد و شرف را که طغی و تنگش بزند که نباشد نباشد برای تب

چشم

چشم

چشم

در این

و آن بر و آن گشت و خط آن است که قصد آن شخص نباشد مطلقه چیزی بر او بخورد
 مثل آنکه تیری به عیدی به بیندازد و باقی بخورد و او را بکشد یا پایش را بخورد و بر روی کسی نشاند
 و او بر و **در بیان قسم** قیل و حد است و آن چند قسم است **اول** آنکه خود
 مباشر باشد و آن چند قسم است **دوم** آنکه قتلش او داشته باشد و کاری کند که غالباً
 گشته است مثل آنکه بر شیر گردانش را بر بخورد و بکشد نیز که باز در نفس و خلافی است
 و این که از قسم است و موجب قصاص است **سوم** آنکه قصد قتل نباشد باشد اما فعلی
 که غالباً گشته است مثل آنکه زهر چوب یا سمی نهد و قصد قتل ندارد یا آنکه او را زهر
 ریختی می اندازد و قصد قتل ندارد و این ظاهر اخلاف ندارد حکم در **چهارم** آنکه قصد قتل
 دارد اما کاری غالباً گشته است مثل آنکه زهر کوبی انداخته قصد قتل و اتفاق باشد
 گشت و خواهد او پیشه و در این قسم خلوفت آنکه گفته اند حکم دارد و بعضی گفته اند
 شبیه عمد است که بعد از این مذکور خواهد شد **پنجم** آنکه قصد قتل ندارد و فعلش
 غالباً گشته است اما با قصدی گشته است و مثل آنکه شقی بر کسی نهد و آن مرد اگر شقی
 ای باشد

این شبیه عمد میدانند و بعضی این را در فعل عمده گفته اند **ششم** آنکه کسی نفس کسی را ببرد
 و آن قیل و حد است این گشته نیست و او بر و مشهور نیست که اگر قصد قتل داشته
 است عمد است و الا شبیه عمد و بعضی مطلقاً می دانند **هفتم** آنکه کاری کند که غالباً
 بکشد اما پارسد و از آن بیماری می رود مثل آنکه چوبی بر آن زد و گشته است و بر او سبب
 بیماری شود و از آن بیماری مرد که از این داخل عمده می دانند و بعضی احتمال شده داده اند اگر قصد
 قتل او نداشته باشد **هشتم** آنکه کسی را از آتش یا یا اندازند که او در بر پرول اند
 باشد و هلاک شود حکم دارد اگر تیراند پرول تعقیب نماید و بعد از آن نیاید تا هلاک شود در
 این صورت او را بعضی می کشند و خلاف است که آیا دست می دهند اگر گفته اند دست نیست
 بلکه دست راحت یا آفتی که باور سیده تا وقت که در بر پرول اند بود و بر او شمشیر می دهند
 گفته اند دست نفس می کشند و اگر معلوم باشد که می توانست پرول اند و نیامده باشد
 قصه لازم می آید و المشهور **نهم** کسی که بر کسی بزند و موجع و او را بکشد تا بمرد
 و جرحش قابل مراد باشد مشهور میان علم است که او میتوان گشت و همچنان است

در این

حکم بر جرحی که بر کسی نهد مثل آنکه دست کسی یا انگشت کسی را ببرد و آن بر جرح میر
 قصص لازم میشود خواه اجزای گشته باشد و خواه نه خواه قصد قتل داشته باشد و خواه نه
 و بعضی در موطا گفته اند که گشته باشد و جرح گشته باشد مشکل کرده اند
 آنکه قصدی گیر اند که نوزد نمیرد و موضع قتل تا هلاک شود مشهور است که نه قصد قتل
 میباشد و نه دست و بعضی احتمال از **دوم** قتل دارد **اول** آنکه کسی خود را از زانی یا شیخ
 مرتضی بر زانند و بر شخص بیفتد و آن شخص که در زیر است بر مشهور است که اگر آن
 افتاد گشته باشد یا قصد قتل داشته باشد چه چندان فعل گشته باشد یا نه
 لازم میشود اگر قصد قتل نداشته باشد و آن فعل غالباً گشته باشد شبیه عمد است و
 لازم میشود و اگر قصد آن شخص در فعل نباشد باشد و ندانند که آن در آن موضع است حکم خلاف
 و دست بر عاقبت است و بر مقتضای آن شخص که خود را انداخته اگر بر او خطایش میر است
 و اگر دیگری او را بزند از بر و در اخص است و بعضی می گویند که اگر از بر
 کند که من بجا دو انگشت زهر بکوبم چنین امری که منتهی بر قصد است ثابت نمیشود
 خلافت

خلافت که بر او را بعضی می کشند یا نه بعضی گفته اند بخورد و از او بعضی می کشند و
 شیخ طوسی رحمه الله گفته اند که بر تحقیق ندارد و این قسم اگر بر آن مترتب میشود و از
 بعضی می کشند اما برای حد می کشند چنانچه گشت و بعضی گفته اند که اگر بگوید بجا او را
 گشت و خود را بکشد است حکم عمد دارد و اگر بگوید تا بکشد می پرسند که قصد قتل
 داشت یا نه اگر بگوید قصد قتل داشت حکم عمد دارد و الا حکم شبهه دارد و اگر بگوید بسم
 دیگری می کشم بکنم بقاط بسم او کردم حکم حرض دارد و سبب عاقبت است **دوم** **نهم**
 آنست که او سبب شود و گشته شده خود مباشر شود و آن چند قسم است **اول** آنکه در
 و طعام کند و نزد کسی بیاید و او بخورد و بعد از آن ندانند که زهر در این طعام کرده اند و غافل
 و میزند و دست بخورد و بر وجه زهر زنگشتن خواهد بود و نه دست و اگر ندانند که زهر
 و طعام کرده اند و خورد و مرد را زهر کشند که او را بعضی می کشند مطلقاً و بعضی گفته اند اگر
 بقصد قتل کرده است مطلقاً می کشند و اگر بقصد قتل نکرده است و آن مقدار زهر
 گشته است آنرا می کشند و الا دست می کشند و اگر زهری در طعام صاحب خانه نهد و دست

میکنند و اگر غلام طفل غیر قریب باشد آقا را میکشند و بعضی گفته اند دست بر آقا نماند
 میشود **فصل** اگر غلام بالغ باشد و از بعضی ذایات خود بشوید و کتف طلق آلود باشد
 و فرموده اند که غلام آدمی از باب شمشیر و زبانه آدیت و مشهور است که غلام اگر بکشت
 میکشند و آقا را حبس میکنند تا در زندان ببرد و بعضی گفته اند که اگر آقا عادت کرده است که
 غلام خود را از کشتن مردم گدازد آقا را میکشند و غلام را حبس میکنند و آلا غلام را می
 کشند و آقا را حبس میکنند **فصل** اگر بگوید در کشتن و از کشتن تو را میکشم در صورت
 جبر نیست آنرا میکشند و چند گفته شده که اگر بگوید که چند بار کرده است
 چو با باذن او کرده است او را عرض میکنند و بعضی گفته اند آنرا بعضی میخوانند کشت
 بنا بر مشهور میکشند و بعضی گفته اند دست از آن بگیرند و بعضی گفته اند دست نیز بر نکند
 دست را مثل است **فصل** اگر کسی را بگوید که بگو در کشتن شمشیر است که از ما مو صبی
 غیر قریب یا دیوانه است آخر آقا را میکشند زیرا که بشارت را می بیند و بعضی گفته اند که اگر
 بگوید بر او چری لازم نمی شود اگر آراه کرده باشد و بعضی گفته اند اگر آقا را میکشند و بعضی
 گفته اند

گفته اند میکشند و طلق و بعضی گفته اند اگر بکشتن شدیدی متدی کرده است آنرا میکشند
 مثل آنکه گوید که این کار را بر شکم خود زن و اگر زن من بر شکم تو میزنم و اگر زن من بر شکم
 کند مثل آنکه گوید این کار را بر شکم خود زن و اگر زن من بر شکم تو میزنم و اگر زن من بر شکم
 آراه بعد می آید و آراه را میکشند و این است که نیز در عایت شک است **فصل** اگر دو
 کوه لوانی دهند که فلان شخص فلان مرد را کشت و در ارث بکشد ایشان را نیز و محاکم بین
 و طلب قصاص کند و محاکم آنرا بکشند و بعد از آن معلوم شود که گواهی دروغ داده اند
 قتل تعلق بکوهان میگرداند و اگر در ارث را اندک ایشان دروغ میگویند و قصاص تعلق
 تعلق بوارث دارد **فصل** اگر دو کس بر او جرحت زنند و هر دو سرایت کنند
 و آنرا بکشند و قاتل و کشتن را با خود بکشند و اگر یکی بکشد و دیگری بکشد و با صلح
 آید و دیگری سرایت کند و آنرا بکشند و جرحش مندرج در قصاص جرح است یا است
 را از او میگرداند و آنرا میکشند و اگر جرحش سرایت کرده است میتوان کشت آنرا قاتل
 کردیت جرح اول را با ویدند و او را میکشند یا میزند **فصل** هرگاه کسی

جرحت بر کسی فرزند و سرایت کند و او بر جرح است باشد خلافیت در کتف
 نفس را میدهد و دست جرحت را قطع میشود و اگر جرحت قصاص بکشد در آن سه قول است
قول اگر قصاص جرحت بکشد و آقا را میکشند مثل آنکه کشتن او کشتن او کشتن او
 بریده و او بریده یا بر آن آید اگر کشته این اعضا قطع میکنند و بعد از آن آنرا میکشند
قول میگوید که در قتل میشود و قصاص را قطع میشود و او را کشتن میزند **فصل** اگر
 یک ضربت شدت قصاص طرف میشود مثل آنکه یک ضربت زدن چنان و سببی در تن
 و پایش را قطع کرد و مرد و حین کردنش را زنند و آنها را قطع میشود و اگر کشتن قصاص
 بعدی با و زنند مثل آنکه چنان بکشد و آن کشته بود آن کشته بکشد بر یکس بر یکس
 یا با کشتن بر مرد در ارث نیز جرحت میکشند و اگر کشتن را بر زنند یا با کشتن او
فصل در میان احکام شتر که در آن چند قصاص است **فصل** هرگاه چند نفر بکشند
 بکشند خواه هر دو جرح زنند که معلوم باشد که هر دو در کشتن و کشتن بکشند یا هر دو
 بکشند و از بام بر آنرا زنند و با بد را اندازند یا سیاهان را بکشند و کشتن بکشند
 بکشند

در کتف طلق آلود
 در کتف طلق آلود
 در کتف طلق آلود

تا بر وجهی تعلق بکشد و آقا را میکشند و اگر بریده بکشد و او بر کتف طلق آلود
 بریده همان قصاص کشتن است و اگر جرحت قصاص بکشد و در ارث کتف است اگر
 بدیت بر جرحی شد از آن یک دست میگرداند اگر دو کشته باشد از هر یک یک دست
 میگرداند و اگر جرحت قصاص بکشد و آقا را میکشند و اگر جرحت قصاص بکشد و آقا را میکشند
 عیب آید به مثل آنکه کشتن بکشد و دست با عیب و آن ندیت میماند و در زده نفر
 با التوجه قصاص میشود و در ارث هر یک مجموع میگرداند اگر یک کشتن بکشد و در یک دست
 بکشد آنکه کشته میماند و از آنرا قاتل زنند میگرداند از هر یک یک دست بکشد و از هر یک
 دارد و عیب و اگر دو کشته بکشد به یک از ارث و در قتل بکشد یک صید و در ارث نفر
 کشتن است دست کشتن بکشد یک دست تمام از کشته آن میروند و اگر نفر را بکشد
 چهار دست از خود میدهند و نیم دست از زنند که میگردانند و نیم دست از جرحت بکشد
 کتف بکشد از زنند و از هر دو کشتن یک دست بکشد و از هر یک یک دست
 میگرداند نصف دست آبی باشد و اگر جرحت بکشد و از هر یک یک دست بکشد

میدهد بایشان و اگر دست یکی را به تر قنوت دست را از آنجا بکشد و بگوید هر چه شایسته
 است که دست آنرا بریدند و او دست یکس بر سر داشت دست را باوید و در دو نفر
 دیگر از هر یک شش دست یکدوازده چیز را چیزی که در دو و اگر دست او را بر یک
 دست است از خود میدهد **م** هرگاه دوزل از آدمی کشان یکدوازده شش دست
 هر دو را بکشد و چیزی ندید برای آنکه دست آن نصف است مرد است و اگر زیاده از دو
 آن یکدوازده شش دست است و اگر دست آن نصف است و قنوت قنوت دست همه را با دست مرد
 شش دست اگر قنوت با دست مجموع زیاده از دست مرد آزاد باشد زیاده را میدهد
م هرگاه مرد زنی شش دست شود در شش مردی اگر دست گیرد و در دست مرد میدهد
 آن چیزی که در دست مرد و بعضی که از دست را ببرد زنی میدهد و در شش را ببرد مرد
 میدهد و اگر مرد را شش دست نصف دست مرد را ببرد مرد میدهد و بیاورد و بعضی
 که از دست نصف دست خود را میدهد و هر چه را ببرد که از دست او را میدهد و بعضی
 استغنی قنوت میکند **م** هرگاه بینه و ازادی شش دست شود در شش مرد ازادی
 عدالت

م

م

م

عدالت میتواند مرد و اگر بکشد بکشد دست ببرد از او میدهد و اگر قنوت
 قدر نصف دست آزاد است بر قدر جنس او خواهد بود و اگر قنوت شش دست است از چیزی میدهد
 و اگر قنوت نه از نصف دست باشد زیاده از آنرا باوید و تا بقدر دست و اگر قنوت شش
 زیاده از دست باشد باوید و اگر اعتدال میکند و نصف دست آزاد را باوید و اگر
 خنجر کشان آزاد کند و بکشد از نصف دست آزاد را ببرد و او را قنوت غلام
 میدهد اگر از نصف دست آزاد باشد و نصف دست آزاد را میدهد اگر از قنوت غلام
 باوید و دست اول زیاده از دست داده از یکدوازده مرد و اگر احتیاج کشان بینه
 بکشد و قنوت شش دست نصف دست شش یا کمتر از آن چیزی لازم نیست و در دست از آزاد
 دست یکدوازده از قنوت شش زیاده از نصف دست آزاد باشد زیاده را باوید و بعضی
 هرگاه زیاده از نصف دست آزاد باشد که آنرا باوید و بعضی نصف دست
 میدهد و اگر احتیاج کشان بکشد از نصف دست میدهد و او را قنوت غلام میدهد
 اگر زیاده از نصف دست بکشد و اگر زیاده باشد نصف دست میدهد و اگر از دست قنوت

میشود و اگر کشان زنی بعضی از قنوت و دست را بکشد و او را قنوت و اگر دست شش
 و قنوت را بکشد و از آن قنوت نصف دست مرد و اگر کسی از آن قنوت را بکشد و او را قنوت
 بکشد است **م** در دست اعضا مرد و زن مساوی است و دست یکدوازده
 چون دست عضو شش دست زیاده از دست عضو نصف دست عضو مرد و عضو زن
 اگر مردی از یکدوازده شش دست زیاده از دست شش میدهد و اگر از یکدوازده شش دست
 میدهد و اگر از یکدوازده شش دست زیاده از دست شش میدهد و اگر از یکدوازده شش دست
 شش میدهد برای آنکه شش دست زیاده از دست شش میدهد و اگر از یکدوازده شش دست
م غلام را بعضی غلام و کینه را بعضی کینه میکند و هر چه کینه را بعضی غلام و کینه را
 بعضی کینه میکند اگر قنوت قنوت مساوی قنوت مقبول باشد یا کمتر باشد و اگر
 قنوت قنوت زیاده باشد بعضی که از آن قنوت کندن و هر چه قنوت قنوت قنوت
 قنوت را با قنوت قنوت بکشد و قنوت قنوت قنوت قنوت قنوت قنوت قنوت قنوت قنوت
 جایز است به غیر یکدوازده شش دست و اگر دست طلب کند قنوت یکدوازده غلام اگر

م

م

م

م

شود و او را دست شش قدر جنس است از غلام مالک میتواند شش دست بکشد و اگر دست شش
 و بکشد که در آنجا شش قدر جنس است **م** هرگاه غلام و زنی شش دست شود در شش
 مردی اگر از شش دست بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
 قنوت شش زیاده از نصف دست آزاد باشد و اگر زیاده باشد زیاده را میدهد و بعضی
 دست و زیاده از نصف دست بکشد و اگر از شش دست شش دست غلام را بکشد و بکشد
 از دست هرگاه قنوت شش زیاده از نصف دست مقبول باشد زیاده را باوید و بعضی
 غلام را بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
 و اگر زیاده باشد زیاده را میدهد و بعضی نصف دست آزاد از آن نصف دست برای
 گیرد **م** در میان شش دست قنوت است و در آن شش دست است **اول**
 مساوی بودن در شش دست و در آن شش دست است **اول** در قنوت مرد آزاد را
 بعضی مرد آزاد را بکشد و بعضی زن آزاد را بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
 غلام آزاد را بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
 و میشود

از حقیت غلام قاتل مقتول موی پش آقای مقول سینه اندازد به بنیک بکیر و در اراقی تکل
قیمت قیوم مقول امیدوار کشته اند کاک بتواند زد و بدول رضای آقای مقول اشکال اند
و از حقیت قاتل زیاده باشد به قدر قیمت مقول آقای او به بنیک بتواند گرفت مثل آنکه
قیمتیش خردن باشد و قاتل قایتش و بتوان باشد همان غلام را قصص میتواند زد و زیاده
سیر آقای قاتل عزت نکند سینه در صورتی که همدا کشته باشد و اگر بخت نکند باشد
آقای قاتل اختیار دارد اگر میخواهد غلام را امید دهد و از مجاز ادر قیمت غلام را امید دهد بعضی
کشته اند از قیمت غلام قاتل کمتر است قیمت قاتل امید دهد و از حقیت مقول کمتر است
قیمت مقول را امید دهد و از حقیت قاتل زیاده از قیمت مقول باشد زیاده از آقای
قاتل خواهد بود **مجموعه** آنکه شخص در غلام در کشته باشد و یک غلام او دیگر بکشد آقای
میخواهد قصص بکشد و بعضی میکشد و اگر میخواهد غلام بکشد و هم چنین از غلام آقای خود را
بکشد از ارادت خواهد میکشد و خواه میکشد **مجموعه** اگر سینه از او بکشد بکشد و غلام را
بعضی غلام انداخت و در ارادت هم میرست میان آنرا از او بکشد یا به بنیک بکیر و

بینا بر مشهور

بنابر مشهور و اذنی و بعضی گفته اند رضای اقا به بندگی نیتوان گرفت و از غلامی جز حق نگیرد
از دیر بر اعتدال جمع میتوان انداختن ۱۲۱۱ هجری است بکنند از فرد قصص باشد و از وی طلب کنند و
باید دیت استخراج را بدهد و بعضی گفته اند که اگر دیت کمتر از قیمت غلام است باید
میدهد و الا قیمت غلام را میدهد و اگر مولودیت ندهد اگر دیت جزیع قیمت غلام را
اصاحه کرده است غلام را به بندگی میگرد و اگر نه بقدر دیت از او به بندگی میگرد و اگر خوا
میگوید غلام را بفروشد و به قدر دیت بر میگرد و باقی از اقا خواهد بود و اگر کمتر
یا حرج کردن بخوا باشد لا محتمل نیست نیتوان از دیت را بدهد یا غلام را بدهد و بقدر دیت
و بعضی گفته اند از دیت کمتر از قیمت باشد دیت را میدهد و الا قیمت غلام را میدهد
و زیاده دیت بر او لازم نیست **فصل** اگر یک یک از ازا را بداند و از او بگوید عدا او را
برود و عقول اتفاق گشته کشش قاتل طلب است نیتوان کرد و اگر دیت کمی گشته
شکاید و رضای ورثه و دیگران باشد بعضی گفته اند ورثه مقبول دیگر دیت میتوان
گرفت از مال قاتل و بعضی گفته اند این را حق نمیانند و مسئله اشکال دارد **فصل**

عقله آزاد و دست راست دست از او باز و بر پیرای اقل دست راستش را میزند و برای دوم دست
چپش میزند و اگر دست چپش را بر پیرای او نگه دارد اندکی میم و پای راستش را میزند
و اگر دست چپش را بر پیرای او نگه دارد و بعضی از علمای گفته اند در مرتبه سیم و چهارم
دست میزند و پای راستش را بعضی دست میزند و در مرتبه پنجم و زیاد و ضلای نیست که دست
میزند **ششم** اگر غلامی دو آزاد را به ترتیب یک یک بدلی بعد از دیگری بعضی گفته اند
که مطلق تعلقی نبوده از او در دو مشهور است که اگر او را اقل آزاد را بنیکد که مره باشد
و بعد از آن دو یک را گشته باشد غلام از او رده دم خواهد بود و الا از او رده اول خواهد بود
هفتم جرحه را بر پیرای او واقع شود اگر آزاد از او قوتی دارد نسبتی که آن مقربت
آزاد را در همان نسبت نسبت به قرابت بند رعایت میکند مثل آنکه در آزاد
یک دست از او بر پیرای او میزند و در دست دوم ضف قیمت باید داد که هر جرحه
جانی باشد که در آزاد یعنی وارد شده و در بند ملاخفه میکند که اگر عیب
نداشته باشد قیمتش چهل است و باین عیب چهل است آن تفاوت از حق نیست

اوست

اوست و راجحاً از آذرا قیاس بر بند میکند یعنی فرض میکنند که این آزاد را بر بند
بودی چند از بند و باین جنایت چند از قیاسش کم میشد الا را بایت ملا حظ
میکردند مثل آنکه اگر بند بود و بسبب این جنایت نصف قیاسش کم میشد نصف
از آذرا میکردند **جسم** هرگاه از آزادی بر بند و جنایتی کند که مساوی تمام قیمت غلام باشد
مثل آنکه دو دست آثرا یا دو پای آثرا یا یکدور او را بر بندد که هر یک از این کارها از آزاد
تمام دست و در بند مساوی تمام قیمت در این صورت آقا محترمت میال آنکه
غلام را بدو تمام قیمت بگیرد یا غلام را نگاه دارد و هیچ یک از دو بعضی گفته اند که اگر
اول غلام را رخصت کند و آخر چنین کارای کند در هر صورت آقام غلام را بگیرد
و هم قیاسش را در رد و صورت اگر جنایت مستوجب قیمت نباشد غلام را نگاه می
دارد و ارزش جنایت را میگیرد مثل آنکه بکشد غلام را بر بند و غلام از آقا است
و نصف قیمت را میگیرد و اگر جنایت مستوجب قیمت دوگن کند مثل آنکه بکشد
یکس را بر دو دیگری دست بگذارد یا بر یک کشته آقا غلام را نصف قیمت

و بعد از آن دیدار شود آنرا می کنند **دوم** از طفل نابالغ کسیر گشتن را می گویند و قول بالغ پشتمند و گاه گشت
اثر بعضی نیک است که بدیت از آنکه او کسیر کند و بعضی گفته اند که اگر طفل در تمام پشتمند آنرا نیک گشتن و بعضی
گفته اند که تا پیش از آنکه پشتمند آنرا نیک گشتن در آن وقت که طفل در میان دو قوس می زند گشت **کرامانی**
طفل نابالغ که پشتمند او در میان دو قوس می زند آنرا خوب می گویند آن گشت را با واقع **حرفه** گفته اند
شده است که آنرا نیک گشتن بدست از نو می کنند **نهم** هرگاه طفل دیوانه را بکشد اگر دیوانه قصد
کرده باشد و او را زود دفع کرده و دیوانه گشته شده خوشی و مسرت از طفل لازم می شود و بدست
در دریا می می خورد و در دهان او می کشد که در این صورت دست را از بخت لعل می دهند و اگر در دهان او
گشته باشد بعد از آنرا می کشند بدیت از آنکه او می کشد و اگر بکشد بدیت بر عاقل است **دهم**
اگر سق که طفلش زایل شده باشد کسیر را بکشد بگوید که اگر سق نباشد سق طفلش می کشد و طفلش
اگر بکشد آنکه طفلش می تواند کرد و بعضی گفته اند بدیت می گیرند و اگر کسی بنا دانی می کشد و خورده
دست شده و پشتمند او را می کشد که باعث می شود او شده باشد با آن دانه باشند و بنا دانی خورده باشد
یا بخوری در بطور او می کشد به در آن می خورد و تا درش نیست آنکه طفلش باشد **ششم** اگر کسی
کسیر را بکشد

[illegible]

بر کسی که معلوم باشد که در وقت شهادت مقتول در آن محضر نبوده و دعوی آنرا مقصور بر این باشد که
دعوی که او اجتناب می نمود تا بر او یکس از اقسام ابطال بران برنگردد باشد یعنی در مثل آنکه او بر هیچ
اهل شرع متوجه نشده و آنرا گشته و اگر از این دعوی برگردد و بگوید فقره متوجه شدند و آنرا گشته
است که می شنوند و بعضی شرط می دهند که باید دعوی فصل می رسید پس از دعوی کند و می داند
فصل پس بدین ترتیب است و بعد هم که در کتابت پانزدهم به یکجا می شنوند دعوی آنرا تخصیص
گفته اند می شنوند و در وقت پلزد و از این ثابت شود اگر او می داند نام که در کتابت است اما بعد از آن
شریک ثابت می داند و بعضی گفته اند بعد از ثبت نمی شود و بعضی گفته اند بعد از ثبت نام می شود
بر موقوفی از نسبت و همچنین خلاف است و آنکه اگر دعوی کن و گوئی از این دفعه در دست است و می داند
از این دفعه نوشته اند بعضی گفته اند و غرض است با است و بعضی گفته اند می شنوند و می تواند که بگوید
قسم دارد اگر او گفته اند که او آن نیز چنانی جمل کوهی بر بند می شنوند می شنوند برای آنکه اگر
بمثبت نرسد لو ش ثابت می شود برای هر یک از برگردد و ارشاد دعوی یکی از بعضی می داند
نموده بود چنانچه این است باید ملاحظه فرمائید و در هر دیگر آنست که دعوی ابطال بر متعلق باشد
مثلاً

و اگر اولاد دعوی کند که ذریه تنه پدر را که مستحق و دایم کند از غیر تنه مادر است
یا مادر شریک بوده است مشورت که در دعوی اولاد هیچکس نمی شود و بعضی گفته اند اگر
دعوی کند که ذریه تنه مادر است تمام مشورت اولاد اتفاق کند و اما برادر و خواهر اولاد همچو گفته اند
مشورت ندارد و اگر زن باشد و بعضی گفته اند که اگر آن تعیین کند برادر اولاد میشود و بعضی
احتمال داده اند که قصاص از برادر و ساقط شود بر برادر شریک ذریه مستحق است و اگر دعوی کند
و بعد از آن برادر نکوید شرط پدر بود یا خطا بود مشورت است و مشورت باید ثابت کند
و اگر دعوی بان ثابت میشود و آن سبب نیست اولاد از پدر یا مادر ثابت است و اگر از غیر
اعتقاد است که اگر مادر ثابت و بعضی گفته اند برادر ثابت میشود و مشورت که اگر گفته
بالغ و عاقل باشد و محنت دارد و اگر باشد پس از طفل یا بالغ یا دیوانه از زن اعتقاد ندارد و اگر
گویی چه و چگونه از زن اعتقاد ندارد و اگر زن از زن اعتقاد ندارد و چون حق آقا یا تعلق
دارد و اگر از غیر تعلق کند ثابت میشود و اگر آقا از زن که هیچ وجه نیست و حق نیست
اعتقاد ندارد و اگر از زن که با هم موجب نیست باشد چه زن از زن تعلق و تعلق با هم موجب

او با داشتنه شد رشت که دو عوارض برایشان ثابت میشود و بعضی گفته اند میتوانه منکر کردند
 قسم را بر دعوی پس از مدتی قسم را بکنند و خواه او را حلی میشود اگر قسم یا بکنند دعوی ثابت میشود
 اگر فانی دعوی قتل برسد آن کشته باشد که فانی کشته است و باید ریت بدو خلافست که آیا
 بقضا ثابت میشود که در آن وقت قتل او را قتل خود را بر قضا ثابت میشود که
 و بعضی گفته اند در این جایگاه قسم و این قول انصافست **فصل پنجم** در سایر احکام توابع
 قضا است و در آن چند مطلب است **اول** هرگاه آنکه دعوی قتل برایشان میکنند زیاد و هر یک
 کس باشد مثل آنکه در وقت میگوید که فلان و فلان مرد و پدر مرا کشته اند اگر سوگند یا ریت
 بخواهم قسم عرافیت و اقسام را بآنها بکنم و در وقت بعضی گفته اند بخواهم بر آنها قسم بکنم
 و اگر عرافان که هر یک از آنها بخواهم یا ریت بکنم **دوم** هرگاه بر دو کس دعوی قتل کنند
 یکی کشته باشد و بر دیگری کشته باشد برای آنکه کشته است بر او ثابت است بخواهم یا ریت بکنم
 و نسبت بر آن قتل ثابت میشود پس اگر دعوی بر دو کس کرده باشد و قسم یا ریت بخواهم و در
 بکشند باید یک نصف ریت او را بدو و آنرا بکشد و دیگری کشته است در وقت یک سوگند

قسم فانی

او را میتوانه داد و اگر او را در کس سوگند یا ریت بکنند و قتل بر او نیز قهر رشت ثابت میشود **سوم**
 هرگاه وراثت خون متعدد باشند مثل آنکه قتل و پدر داشته باشد و وراثت تحقیق شود مجموع دیگر
 با سایر اقارب قبول بخواهم یا ریت بکنم و اگر یکی از پدر و سایر اقارب باشد یا باقی بخواهم
 حاضر یا غایب را در و اگر سوگند یا ریت بکنم تا دیگری حاضر یا غایب شود و اگر سوگند یا ریت بخواهم
 قسم یا ریت بکنم بر قهر قضا و ثابت میشود چون غایب حاضر شود یا غایب باشد بر قهر قضا
 است بخواهم سوگند یا ریت بکنم **چهارم** هرگاه کشته بر کشته شود تحقیق باشد و در وقت
 داشته باشد و یکی گوید که آن شخص کشته است کشته در آن تحقیق است و دیگری گوید که آن
 خلافت که یا کشته بر کشته میشود یا نسبت و یا بر کشته کشته بر کشته پس اول بخواهم
 یا ریت بکنم و نصف ریت یا دیگر **پنجم** هرگاه وراثت خون میر و وراثت او در وقت قتل تمام است
 خلافت که تمام بقتل و پیش از ثابت شدن آن یا ریت بکنم یا ریت بکنم و بعضی گفته اند
 در وجه میکنند اگر دعوی ثابت نکرد آنرا را میکنند و بر این خون در ریتی است بعضی گفته
 تا مدد و ریت میکنند و بعضی گفته اند ثابت نشود پس میکنند و بعضی گفته اند اگر کشته
 قتل تمام برده

قسم فانی

قسم فانی

خلفی بهم سیده که آن قتل آنرا شنید و ریت میکنند و الا قتل و قتل نادر است که اگر قتل
 دعوی کند که گواه **دوم** و حضرات تکلیف میکنند و این قول انصافست **سوم** هرگاه
 کشته در میان انبوه مردم میباشد مانند بازی که کشته است بر آن باشد و از هر نصف مردم
 شوند یا بر سر یکی یا بر سر جمعی یا بر سر یکی از نزدیک و بر کشته شد و یا یکی کشته شد
 و ریت و اقامه عرافان از ریت المال سلمان میدهد **فصل ششم** در کیفیت بستن قضا
 و در آن چند مقصود است **اول** مشهور است میان علما که قتل عمد قصاص لازم میشود
 واجب و اگر وراثت خون قتل در دو راضی بر ریت باشند و حلی کنند بر مالی قصاص ساقط میشود
 حکم کرده اند لازم میشود و اگر وراثت ریت طلب کنند قتل اضعی نباشد و گوید بعضی طلب او را
 جبر نمیتواند اگر بر ریت و اگر قتل گوید که ریت میدهد و وراثت رضی است و قصاص ساقط میشود
 و بعضی از علما گفته اند در حدی که از قصاص یا ریت لازم میشود و وراثت خون نیست دارد آنرا
 قصاص میکند و اگر خواهد ریت میکرد قتل یا احتیاط نیست **مقدم دوم** در میان وراثت قصاص
 ریت است بدو که خلافت نیست میان علی کذل و دشمن و احتیاط قصاص ندارد و قصاص یا ریت

چنانچه اول آنکه کبریت مال برود و برش از دست برود و بقیه قهص در آن **مقدم** آنکه قهص
است یعنی قهص مال برادران و برادران مادری تنه از قهص قهص و از دست از دست
بر برش بر سر تن خالو و خاله و عمو و عمه مادری از قهص و در دست بر سر تن و بعضی حکم کرده
بودن را محض برادران و خواهران مادری دانسته اند و در برابر قهص مادری حکم کرده اند و
روایات در بعضی این را در دست است و این قول منافی از قولی نیست **مقدم** آنکه از قهص
پدری مادری باشند و قهص پدری تنه و مادری تنه بر سر تن **مقدم** آنکه از قهص
قهص کردن و عمو کردن نیست و برادر است و اگر بیت فرزند ایشان می باشد
مقدم در حکم و حدت و قهص است از دست خون یکس باشد خلاف که یا بدو
امام با حکم شرع قهص می تواند بود بعضی گفته اند موقوف به قهص نیست و بعد از فوت بودن
حاکم شرع قهص می تواند کرد و بعضی گفته اند بدون اذن حاکم شرع جایز نیست قهص کردن و اگر کسی
حاکم شرع را تعیین نکند و چیزی بر او لازم نشود و بعضی گفته اند غیر از لازم نشود و بر غیر
در باب قهص اعتقاد کنید در حضرت حکم زیاده از قهص نفس است و این مصلحت از قهص
دارد

در حکم قهص و حدت
در حکم قهص و حدت

در وراثت واحد و اگر کرده اند اقطاع است که مستعد نیز می باشد و خلافی ندارد و اگر
و اگر وراثت حق مستعد باشند و در قول است و بعضی گفته اند که اگر یک یا چند است و هر یک
قهص دادن بعد از فوت و خاص است قهص باقی روزه که در برابر از دست بر سر تن و در قول دیگر است
و بعضی نیز گفته اند که اگر یکی از اول و دیگران قهص کردن بلکه اگر اتفاق بر قهص کند که هر یک از یک
و برادران و بر سر تن و یا یکی شخص یکجا را یا یکی از خود را یا یکی کند که اگر یک یا یکی از خود
اذن دیگران قهص قاتل را بکشد نامشروع کرده است و در حکم آن و در قول است **مقدم** آنکه بر سر تن
اذا قهص نمی توان کرد و اگر کسی را بر سر تن و در قول است از اذن وراثت می کند و بعضی گفته اند
از دست قاتل قاتل مقتول شده می کند و اذن از اذن وراثت قاتل را بکشد و اگر گفته اند
میان این شوق نیست قول **مقدم** الت که در قاتل مقتول شایسته قهص آن می تواند
است و باید است قهص اول را بر سر تن مقتول ثالث و بر سر تن مقتول اول بر سر تن مقتول
ثالث قاتل اول است **مقدم** در بیان حکم وراثت طفل و غایب از وراثت حق مستعد باشد
مثل آنکه مقتول چند بر سر تن دارد و بعضی هر تنه را بعضی غایب می باشد وراثت کرد وراثت حق می تواند

در حکم قهص و حدت
در حکم قهص و حدت

سینه قهص بکشد بشرط آنکه قهص غایب از دست خاص شود و بعضی گفته اند باید تمام بکشد تا آنجا
مهر شود و بعضی با طهر باشد و باید بکشد بعضی گفته اند از آنکه بکشد تا طهر با طهر باشد
و به آن غایب شود و بعضی گفته اند در قهص قاتل واجب است و اگر وراثت بر سر تن پدری که اگر
طفل از دست باشد بعضی گفته اند با طهر و می تواند باشد و بعضی گفته اند با طهر و در دست
غیر از وراثت و در دست و اگر با طهر و در دست و بعضی گفته اند می تواند قهص کرد و
شدن طفل با و برادر از دست و در دست شکالست **مقدم** هرگاه وراثت مستعد باشد
و بعضی اراده قهص نمایند و بعضی اراده قهص در قاتل و در دست و در دست و در دست
بعضی است و اگر با طهر و در دست و اگر گفته اند که اگر در دست و در دست و در دست
کرد و باید قهصی حقه از آنها که صلح کرده اند از دست بدانند و بعضی گفته اند که در صورت قهص
نیست و باید بر سر تن و در دست و بر سر تن مقتول احوالیت صحیح دلالت کرده است و اعطاء
ولیکن اول است و اگر قهص کند بعضی از دست و بعضی گفته اند و بعضی گفته اند و در دست
عمل الت که قهص می تواند کرد تا با پدر حقه که گفته اند از دست بر سر تن بر سر تن و اگر

در حکم قهص و حدت
در حکم قهص و حدت

شخصی که قهص شود و بعضی با طهر باشد و بعضی گفته اند باید تمام بکشد تا آنجا
و اگر خون نباشد و اگر خون باشد و اگر خون باشد و اگر خون باشد و اگر خون باشد
از آنکه قهص مقتول باشد و بعضی گفته اند که اگر قاتل قاتل مقتول باشد و اگر خون باشد
نکند و اگر گفته اند می تواند قهص از قهص مقتول را **مقدم** در بیان حکم وراثت
اگر کسی بر سر تن کسی را بکشد و در دست و اگر خون باشد و اگر خون باشد و اگر خون باشد
و اگر گفته اند می تواند قهص از قهص مقتول را و اگر گفته اند می تواند قهص از قهص مقتول را
حق خود را هر که گفته اند و اگر گفته اند و اگر گفته اند و اگر گفته اند و اگر گفته اند
شده و باید بود و در دست و اگر گفته اند و اگر گفته اند و اگر گفته اند و اگر گفته اند
می کند و بعضی گفته اند حق شان ساقط می شود و قول اول است و **مقدم** آنکه از قهص
می تواند بعضی طلب قهص بعضی طلب است و اگر گفته اند می تواند قهص از قهص مقتول را
دیگری وراثت هر یک را بر سر تن و اگر گفته اند و اگر گفته اند و اگر گفته اند و اگر گفته اند
و بر سر تن و اگر گفته اند و اگر گفته اند و اگر گفته اند و اگر گفته اند و اگر گفته اند

در حکم قهص و حدت
در حکم قهص و حدت

انرا بر تیر از آنجا که در دم رافضی کند یا یکدست بکشد آن را با بوی بد و دست تیر بر تیر از آن
عین این روایت دیگر کرده اند بعضی گفته اند دست دوم لغوی است نه باید بارش بگیرد **در عضل**
در میان حصار و اجزاء و شرائط آنها و در آن دم مجتهد است **اول شرط**
است در عضل اعضا که خدا آن عضو را قطع کرده باشد به فعلی که غالباً باعث تلف بشود یا آنکه
قسمت تلف عضو داشته باشد و چون آن فعل غالباً سبب نباشد چنانچه در قشر عظم مذکور شد
و اما چنانچه بگوید بعضی نفس مذکور شد و در بعضی اعضا نیز شرط است که در کلام و از ادبی
مثل یکدیگر باشند یا آنکه شکیک حیثیت بر او واقع شده باشد که طریقه باشد از آنکه حیثیت گرفته
مثل آنکه مینوشت از آنرا بر تیر از آنجا که در دست مسلمان را بر تیر در دیع دو صورت قصاص
میکنند مینوشت و اگر زنی را که زنی را بر تیر از آنجا که در دست مسلمان را بر تیر در دیع دو صورت قصاص
و زیاده در دست را میباید بد بد مثل آنکه مردی عضو زنی را قطع کند او را قصاص میکنند اگر
آن عضو در دست باشد اما در تفاوت دست را میباید بد بد مثل آنکه مردی یک دست را
بریده باشد اگر آن زن خواهد دست آنرا بر تیر در دیع دست است و اگر در دیع دست است

میباشد و بعد بدو دست او را بر تن و بیشتره فکورش گذاشت دست نرسند و دست مرد و زن
تغیر میکنند و متصل اعضای باغفر بعضی حال میکنند و متصل اعضای بسته را بعضی آزاد
میکنند باغفور و دستهای و علت مساوی باشند باغفور و قطع بهر جهت مثل اگر صحیح را
بعضی دست شل غیر نه بدست راست شل نمیکنند و دست شل بعضی دست صحیح و دست
شل هر دو میزنند علامت را با بجنبت و طلییان و زرق میزنند که اگر این دست شل بریده شود
خوابش بند خواهد شد تا بغیر و در این صورت دست دیگر **بیم** که کیفیت قطع بهر
حالت در اجزای آنها که بر سر واقع میشود و آنرا شش مینامند باید که در روان موضع از مرکز حرکت
گرفته است قطع کنند و طول بعضی آن حرکت را بر برسمان یا بر دیگرند که بهمان جهت قطع
کنند و اقل و اکثر آنرا نشان میکنند که زیاد بریده نشود و اقل غلبه نماید و بسک باید آنگاه
فرورند که اسم آن نوع بر آن صادق آید مثل آنکه حرکت موضعه بوده است یعنی استخوان نایب
شده بوده است و در این حرکت آن مقدار بر میزد که استخوان ظاهر شود **بیم**
در ششست که بعضی که در میان بهم خطر در آن نباشد و غلبه الی باشد که آن حرکت کشنده باشد

[illegible]

چشم انداز آورد و به تهنیت که با این سر کج می آید که در خبر بسیار واقع شود **هشتم**
و ماه شخصی گوش کسی را به برادر و در دهان دست گوش را بجای خود چسباند و قلم شود
مشهور است که قصاص ساقه عیور و گوش جراح را میتوان برید و خدافت که ایستادند
گفت که تا گوش من خود را جدا نکنم نمیگیرم که گوش مرا به برتری یازد و همچنین اگر بعد از
قصاص گوش جراح مجروح گوش خود را چسباند باز خلافت که جراح میتواند بگوید که
گوش خود را جدا کنی که مثل من بشوی یا نه **نهمین** عین خلط در گوش جراح است اگر بعد از
قصاص گوش خود را چسباند و بر حال اگر گفته اند که اگر خطری در جدا کردن گوش حسانی
نباشد بسیار جدا اندازی آن بعد از جدا کردن حکم میترا در دوا و باغ غنی شود اندک و جراح
داند و مقرر است **دهم** اگر کسی را دو چشم داشته باشد یک چشم او را یک
یک چشم او را بگذارد و قصاص میکنند و چند بار چشم او را عیور و چشمش کور شود
بایست چشمش کور شود و بایست چشمش مرده را بگذارد و اگر عیور باشد که هیچ العین چشم
جمع اندوز را کور کند چون این نزدیک چشم بجای دو چشم است از آنکه در عیور دیدت

کتابخانه عمومی

2013.10.10

کتابخانه عمومی
مکتبہ اسلامیہ
لاہور

حاج محمد علی

فوتیو بیرونی

نمودان و غیر اوج کینه از علی قابل شده اند که خاص است و میت نفس و قیمت اموال
از علی خود و بیایه وصال آنرا از اموال بیرون است بیفته خدا فی مال قائلین بصلالت
که در اراضی است و اگر در اموال باقیست که بعضی در میان دیوار است و بعضی بیرون
خداوند از مطلق نصف آن گرفته است و این است و بعضی که از قیاس کنند و قدر بر آن
دیوار و قدر اموال را و قیمت از روی اراضی است و نسبت بر و غیره منت
از یک استی در ملک دیگری چوخت او را فروز و بدادش با حقوق و اموال او بر سر او و ملک
نفس و اموال بشود و اراضی است و اگر در ملک خود یا در زمین مجرّی بر او فروز
مفروضه مرتب شود از مطلق تعدی بهم سایه باشد یا اگر بقدر ضرورت کرده باشد اراضی
نیت و اگر در وقت وزیدن بانه و زوزیاده از قدر احتیاجش بر او فروز و نیت
خداوند سایه کمال باقیست خاص است و بنا بر مشهور اگر کسی در میان شاع و ملک
و یا کسی از آن بلغزد و به بغایت میزد و بعضی که از قیاس است و آنرا در زمین او
کسی بداد و وقت عیاریه نازد و شکند از خاص است و اگر شکند از اراضی است

فأكلوا

و از راه ران آب پاشند و کسی بلغزد یا بر کسی سر نیفتد و آب یا چغندر تلف شود و یا بجز
خیزد و دیوانه و یا بخوار و امثال اینها از جنس رای لغزه بر سر راه بیندازند و کسی ب
آن تلف شود یا مال کسی ضایع شود خلافت میاں علی بعضی از اینها را به حکم بطلان کرده اند
و بعضی گفته اند مطلقاً ضامن نیست و بعضی گفته اند که اگر بغیر از دیده و میوه است
حذر کردن نکرده است ضامن نیست و الا ضامن است و سزاوارت از اشکالی نیست
از گونه ران آب را هم ضامن خود نگذارند و بیفتن بشع و کید را تلف کند یا مالی را ضایع
کند اگر تعویذ و اگر شال نکرده مشهور است و ضامن نیست از گونه ران آب را هم ضامن نگذارند
بیفتن بشع و کید را تلف کند یا مالی را ضایع کند اگر تعویذ
نشد یا حیوانی را کشت و بموتی شود یا سگ درنده باشد صاحبان می گفتند آنها چینی
و اگر چینی آنها را موافق مشهور ضامن است و اگر ندانند که آنها چینی اند یا ندانند تعویذ
می گفتند آنها نکرده باشد ضامن نیست و اگر آنها بر کسی حمله کند و او برای دفع ضرر از خود
چیزی را بر آنها بریزد و دیگر ضامن نیست و اگر کشته کسی بر سرانند و چیزی ضامن نیست

اعلم انه اذا اراد من غير نيت ان يتركب ذنبا او يتركب ذنبا
 كما اراد حبس تقييد لفظه ان اراده است و انما من نيت و انما من نيت
 انرا و در خبر شمس است بجز صاحب نیت و نیت در حبس و نیت در حبس و نیت
 که در این حضرت ابو موسی علیه السلام را بود و در جمیع دیگر از اصحاب و صحابه و اول حضرت و نمودای دیگر
 میان ایشان حکم کن ای ابو بکر گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله حیوانی حیوانی داشته است جزئی
 لازم نیشور حضرت عمر و نمود که تو حکم کن میان ایشان او نیز و مثل فر اول جواب گفت
 حضرت و نمود که علی تو حکم کن میان ایشان گفت بلی یا رسول الله اگر او در خطبه فرود شد
 است و آنرا گفته است صاحب کا و من قیمت فرست و اگر فرود شد طایله و نوشته است
 و خطبه بی او و آنرا گفته است صاحب کا و من نیت لی حضرت رسول صلی الله علیه و آله
 بیوی آسمان بلند کرد و گفت حمد میکنم خداوندی که برای من کعبه قرار داده است ای کعبه
 حکم میکنم اگر کسی در خطبه دیگری شود رسک صاحب خانه او را بزرگوار کرد حضرت
 صاحب خانه در خطبه شده است و صاحب خانه من است و اگر در خطبه در خطبه شده است
 من نیت

ضمیم نیست و بر این محمول احدیست بیهیست
 و ابر بر خنجر می بکشد چنانست
 قسم است **اول** اگر صاحب دایره سوار باشد و از صورت مشهور است که سوار
 خاص است آنچه بر میآید و ابر بدست خود را جدا جدا و بفرقی و بنا بر مشهور و تحقیق که بگوید
 ضمیم نیست **دوم** اگر سوار باشد و ابر ساده باشد در این صورت مشهور است که ضمیم
 است چنانست سر و دست و پا را **سوم** اگر پیاده باشد و مرد و ابر را کش ضمیم ضمیم
 سر و دست و پا است و ضمیم چنانست که **چهارم** اگر پیاده باشد و پیش سر
 باشد و بر این مشهور است که جمیع ضمیمه را از ضمیم است **پنجم** اگر هیچ این صور
 دیگر آن را در ابرام بدو و ابر برب چنانی می بکشد ضمیم بر آن گویست که از ابرام داده است
 بلکه از بعضی روایات ظاهر میشود که اگر کسی چیزی در راه بگذارد که دایره کم نباشد چنانی که
 بکشد برادر است **ششم** اگر دایره از دیگری باشد و شخص گریه یا بی عیور شود اگر
 صاحب ابرام باشد در هر اقسام مثل سابق است و اگر صاحب ابرام باشد مشهور
 است که صاحب ضمیم ضمیم ضمیم است نه سواره و اگر دایره صورت دایره صاحب خود را

99

پندار از صاحب جنیت مکار که مسبب او شده باشد چنانچه عادت بعضی از کفار
مکات است **مقدم** آنکه شخصی غلام خود را مورد زنا کند اگر غلام نابالغ باشد جنایت را با او
براقاست و اگر بالغ باشد اگر جنایت بر مردی واقع شود تعلق بقیه غلام میسر
و بعضی گفته اند اگر بر حضرت مولا سرور شده است بر مولی است و اگر جنایت بر مال کسی
از کافر اند مولی همان نیست ولیکن بعضی گفته اند بنده از آزادی میگیرد و بعضی گفته اند اگر
مسی میفرماید که کسیت را بکشد و بدهد **مقدم** آنست که جنیت موجب باطل میگرداند
شده باشد و آن نیز چند قسم است **اول** آنکه مباشرت با کسی که جمیع غرضه و غلبه باشد
قولیت مثل آنکه کسی چاهی بکند و دیگری شخص را در آن چاه بریندازد یا یک شخص را بکند و در
دیگری آنرا بکشد و امثال اینها که در این مواضع میباشند قولیت است و گاهی باعتبار زنا و
مباشرت با قوی میشود مثل آنکه کسی چاهی در غیر ملک خود کند باشد و در آن را بپوشد
باشد و مثل و دیگری نداند که چه در آنجا است و حتی بکسی ندهد و با آن سبب در آن چاه
در آنجا سبیل قوی در آنست یعنی چنانکه جنایت است و ازین باب فضا در پیش
گذاشت

جنایت

گذاشت و گاه است که در سبب با هم جمع شود مثل آنکه علی بنی بر سر راه گذشت باشد و در آنجا
چاهی کند و اول با پیش یک بکشد و بعد از آن چاه افتد چون اول سنگ سبب است اگر گفته
که آن جنایت است و در این مقام متعارف است که مثل زینب و سدا را از زمین یعنی کوه را که
میکنند اند که شیر را آن بیاغند و شکاک کنند و حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
مقدم که در زمان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام چهار نفر رفتند به میان شیر که زنده افتاده
بود یکی با پیش ازین دو نفر و دیگری چنگ زد ازین سه چاه چاه سوم و چهارم چاه
و هر چهار بگودال افتاد و شیر ایشان را هلاک کرد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در باب این حکم
کرد که اول طعم شیر بود که پس سبب افتاد و دوم خوردن و در آن وقت شیر بود و در آن وقت
ثالث دیت بود و سیم بدنه و در آن وقت سیم تمام دیت بود و چهارم بدنه و در آن وقت
و در آن وقت است از حضرت معاذی علیه السلام که چنان واقع در چاه شد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
الله علیه و آله چنان حکم کرد که قتل آن چهار نفر بر سر نیز از چهارم زده بودند باید که بپوشد اول چاه
چهارم بدنه و بپوشد دوم ثالث دیت و بپوشد سوم نصف دیت و بپوشد چهارم کلیت تمام چاه را

جنایت

در توجیه این و در رد آنست سخن بسیار است و فیقر غیر در تعالیف خود در تعقیق تحقیقات کلام
که این رساله در آنجا نیست و احتیاج باین مسئله کم واقع میشود **دلیل بر آنست**
و اما در قسم است یکی آنکه تعیری از شرع بخصوص وارد شده است و در آن ارس است
یعنی وقتی میگوید که اگر شخصی بنده باشد سبب جنایت چه مقدار قیمت او بهم میرسد همان وقت
و البته بریت آن شخص را میبیند مثل آنکه اگر بنده بوده یک قیمتش کم میشود و اگر
و یک دیت را بگیرد و قسم دیگر آنست که از شرع بخصوص چیزی در آن وارد نشده است
و غالب آنست که آنچه در آدمی دو تا است در هر دو یک دیت است و در هر یک نصف دیت میباشند
و دست و پا آنچه در آدمی یک است مانند دوازده سال و آن یک دیت و هر یک نصف آن است **مقدم**
شد **اول** در دیت موی سر و ریش است و مشهور میان علما آنست که اگر لای بکند که موی سر
بطرف شود و زنی تمام دیت مرد لازم میشود و اگر سر بریده شد دیت لازم میشود و موی سر
موی ریش هر دو اگر زنی تمام دیت است و اگر بریده شد دیت بعضی گفته اند در موی سر و ریش
هر یک اگر زنی تمام دیت است و باید دانست که این قول معلوم نیست و جمعی از علما گفته اند در هر یک از این

جنایت

جنایت

در ریش از هر دو سرش میگیرد بعضی گفته اند اگر موی سر بریده شد شرفیت و موی ریش اگر
بریده شد دیت آدمی و اگر موی سر را بریده و ریش را بریده باشد اگر زنی تمام دیت زن لازم
شود و اگر مثل بریده سرش را زن لازم میشود و بعضی گفته اند اگر بریده شد دیت زن لازم
می شود و در دیت معتبره را در دیت است و با کسی که موی سر را بریده و ریش را بریده و او را بر
زنی در آورده و جنس میکند آنرا در زندان مسلمانان معلوم شود که موی سر بریده یا بریده
و اگر بریده و موی سر را زن لازم است و اگر زنی تمام دیت تمام آن یک دیت و بعضی
گفته اند دیت معلوم کردن که بریده یا بریده یا بریده است و در یکی بریده و در دیگری
و بعضی گفته اند اصل شربت و توقف کافیت و اگر خلافت ظاهر شود عمل با آن خوانند که
و اگر بعضی از موی سر را برایش بالا انداخته آن بعضی را باطل سر قیاس میکنند با آن نسبت
دیت میگردانند **مقدم** در موی اگر که گفته اند دیت که در هر دو پانصد شرفی است و در هر یک
دویت پنجاه شرفی خواه بریده و چنانچه گفته اند که اگر بریده ریش میگرداند بعضی گفته اند در
هر دو مجموع دیت آن شخص است و در هر یک نصف دیت و بعضی گفته اند شرفی غیر گفته اند

در ریش

نصف دیت

دره بود اول **دیت** است **دیت** می گویند که اگر از آن گشت و نروید خلاف است بعضی گفته اند
 اگر از آن گشت و نروید **دیت** است و از یک چشم نصف دیت آن و از هر دو
 آن است بعضی گفته اند که اگر از آن گشت و نروید **دیت** است و از هر دو یک چشم نصف دیت آن
 گفته است از هر دو چشم **دیت** است از هر دو چشم **دیت** است و از هر دو چشم **دیت** است
 شخص است و در هر یک نصف آن و تقاضای نیت میان دیده جمیع و اول و شب و روز آن
 دو یک چشمه خلافت اگر گفته اند اگر یک چشمه را قطع کند تمام دیت آن شخص
 میشود و در چشم نصف آن و در هر یک ربع آن و بعضی گفته اند یک بالاد و ثلث دیت
 چشم است و در یک پانزده یک ثلث و اگر گفته اند یک بالاد و ثلث دیت چشم است و در
 پانزده نصف دیت چشم و بر این مضمون حدیث جمیع و در دیت است و قری تر است و بنا بر این
 از جمیع یک چشمه دیت انسان کم میشود و بعد از آن بر صورتی که زیاده از یک چشمه برترند
 بود از آن دیت بعضی باقی می ماند و بر چنان است که در آن مجموع تمام دیت است
 و در دیت که مجموع نیز همان مقدار ثابت شود اما کسی از فقهاء ندیده ام که این قول نقل
 باشند و اگر

نصف دیت

قری تر است و بنا بر آن کتاب غریب است که احکام و دیت و آن که دیت از هر دو چشم
 علی السلام برای مثال نوشت و باب دیت آن که گفت و اگر از آن گشت و نروید **دیت** است
 غیر سنن را در آن است میدانم و در کتاب غریب میگویم اشاره بان که دیت و در آن کتاب
 مذکور است که اگر از دیت پنی را قطع کند یعنی گذشت با بقصد شرفی می رسد و اگر تیره و یا تیره
 سوراخی در پنی می کند و در دیت چشم می رسد و در دیت دیت است یعنی شرف
 و اگر از آن گشت و نروید **دیت** است و در دیت دیت است که در دیت دیت است و اگر از آن گشت و نروید
 میان برسد و در دیت دیت است و اگر از آن گشت و نروید **دیت** است و اگر از آن گشت و نروید
 کرده است یعنی یک پرده را نصف دیو میان و اگر یک پرده را با جمیع دیو میان سوراخ کند و تیره بکند
 و سوراخ کند دیت چشم است و دیت دیت است و دیت دیت است و دیت دیت است
 شده باشد و با جمیع آن و اگر از آن گشت و نروید **دیت** است و اگر از آن گشت و نروید
 و اگر از آن گشت و نروید **دیت** است و اگر از آن گشت و نروید **دیت** است و اگر از آن گشت و نروید
 سید دیگر و تیره و **دیت** است و **دیت** است و **دیت** است و **دیت** است و **دیت** است و **دیت** است
 نصف دیت

باشند و اگر کسی چشم چپ را از یک چشم دیت گویند دیت تمام آن شخص بر او لازم می
 شود اگر یک چشم دیگرش کور و از زاده باشد یا بابت است که اگر کسی چشم چپ را از یک چشم
 باشد و او دیت کرش باشد یا قصه کرده باشد یا تیره باشد مثل دیگران نصف دیت لازم
 می شود و موافق مشهور است که این فیهما از اخبار ظاهر نشود و اگر حد چشم کور یک چشم دیت باشد
 چیز تر است و کسی از آن که مشهور است که دیت آن ثلث دیت چشم جمیع است و بعضی
 ربع گفته اند **دیت** است و در آن تمام دیت است اگر جمیع را قطع کند با سوال یا پانزده
 استخوان جمیع اگر نیم است بر بزرگ است یعنی را و با صلاح نیت و فساد شود با تمام
 دیت لازم می شود و اگر دیت شود و بعضی در آن فیهما از اخبار ظاهر نشود و اگر حد شرفی می رسد و اگر شرف
 و ناقص مانند دیت دیت می رسد و در دیت پنی اگر گفته اند نصف دیت است و بعضی
 گفته اند ثلث اما از تفسیر و خلاف کرده اند که گفته اند دیت است که در میان برای
 پنی است و بعضی گفته اند سر پنی است و در برای پنی اگر برده شود خلاف است بعضی
 گفته اند در هر یک نصف دیت است و بعضی گفته اند در هر یک ثلث دیت است و این قول

نصف دیت

نصف دیت و این در صورتی است که تمام گوش بریده شود حتی بخ گوش از طرف خیره خواه گوش شود
 باشد خواه که در بعضی گوش را بر بزرگ و آن بعضی را می کنند و نسبت به جمیع
 گوش آن شخص ملاحق می کنند و با آن نسبت از دیت می کنند و بعضی گفته اند بریدن گوش
 ثلث دیت گوش است و در دیت گوش ثلث دیت گوش است که از بعضی از علما نقل شده
 گوش که اگر تیره شود و ثلث دیت گوش است و اگر شرفی را یکی بر بزرگ و یکی
 می رسد **دیت** است و در دیت دیت است و اگر از آن گشت و نروید **دیت** است و اگر از آن گشت و نروید
 لازم می شود و در دیت هر یک از این خلاف است بعضی گفته اند در لب بالاد و ثلث دیت است
 و لب پانزده دیت و بعضی گفته اند در لب بالاد و ثلث دیت است و بعضی گفته اند در لب بالاد و ثلث دیت است
 و در لب پانزده دیت و بعضی گفته اند در لب بالاد و ثلث دیت است و بعضی گفته اند در لب بالاد و ثلث دیت است
 باین مضمون و در دیت است و بعضی گفته اند موافق کتاب غریب که در لب بالاد و ثلث دیت است
 دیت است و در پانزده دیت و بنا بر این لازم می آید که در دیت و لب زیاده از دیت
 ادی شده و این خلاف باجمیع و با خبر است که اگر از آن گشت و نروید **دیت** است و اگر از آن گشت و نروید

نصف دیت

یا جدا بیند و بعضی گفته اند در محاکم نصف دینیت و ده وقت میان بالا و پایین نیست
از عقیقین متاخرین اختیار این کرده اند و شطرت و اوله صلح است و بعضی را با
بریده شود و محاکمات بعضی نسبت به کل و آن نسبت دینت میگردد و بعضی را
انظرف عرض آن مقدار است که بین دندانها جدیت مقتضی سوراخهای بینی و آنچه از لث
تا گوش کتاب با عرضش مقدار است که از بین دندانها جدیت مقتضی سوراخهای بینی و آنچه
همی از لث تا گوش کتاب و آنچه از گوشهای لب که شست است و داخل لبانیت و از لبها
کشیده شود و یکدیگر متصل نشود دندانها را بنوشند بعضی گفته اند تمام دینت بسیار است
گفته اند از لث باید گرفت و از لبها شست و آنچه شود بعد دینت شش و لث دینت بسیار است
و اگر کسی لبها را آنچه را بر لث دینت میدهد و در کتاب تخریف مکتوب است و اگر کسی را
شکاکند که دندانها نمایان شود و در او کند که طعم شود و دینت جدا است و اگر کسی را
و فتح باشد و دینت جداست و لث دینار است و لث دینار و لب پایش شکافه شود
و دندانها نمایان شود و دینت آن حدودی جداست و دینار و لث دینار است و اگر چنان باشد
دینت

باشد و دینت حدودی جداست و دینار و لث دینار است و اگر چنان باشد
لبها که بشود و از بعضی جایگاه دینت آن لب است و اگر صلاح این نیست آن لب
هشتم دینت زبان است که زبان صحیح را از جبهه بریده تمام دینت آن لازم میشود و زبان لال را بر
لث دینت است و اگر بعضی زبان را بر جبهه است جمیع دینت میگردد و بعضی را با
صحیح را بر جبهه و لث که نسبت عروق کم است است و بعضی را با لث که نسبت عروق کم است
عروق کم است و دینت میگردد و نسبت دینت زبان و جمیع دینت را جمیع عروق را
قدیم کنند و آن نسبت یکدیگر مثل آنکه لث زبان را بریده اند و چهارده عروق کم است
نصف دینت را میگیرند و بعضی گفته اند بعضی گفته اند در او اعصاب میگردد اگر اعتبار است
پشت و پیش و آنرا اعتبار میکنند و اگر اعتبار عروق پشت میشود و آنرا اعتبار میکنند و در بعضی
روایات عدد عروق پست و نه و در او شده است بنا بر آنکه هر ده و لث را غیر یکدیگر کرده اند و لث
از وی و شش دینت و بعضی چنان کرده اند که در میان هر ده و لث دینت که اول دینت است
و سایر دینت و این غلط است زیرا که جمیع عروق در دینت است و جمیع عروق در دینت است

نهم معلوم است که عروق است میان ناخن و قال یا آنکه در دو سوراخند و بعضی از ازال
عصبیت گفته اند که بنای دینت عروق بر سه است زیرا که لث هم الف و هر ده و دینت
و هر ده نام شش است تا به هم رسیده است پس عروق پست تر اند و نامها مثل پست شست
پس معلوم شد که عصبیت پست و در جبهه است و اگر کسی را عروق پست بگوید که لث را
از او عروق را حساب کرده اند برای آنکه زبان در عروق الف وصل نماند و عصبیت برای آنکه
میز چندان عصبیت ندارد و آنکه عصبیت از عروق است که زبان و لث را وصل نماند و حساب
کرده اند مانند باویم و گویند و عروق که برای افعال میزنند لث را برای افعال میزنند و الف
که در او است برای آنکه عصبیت پست و اول عروق الف هر ده است چون ساکن را بعد عروق
قبل از آن باشد که عصبیت پست و اول عروق الف هر ده است چون ساکن را بعد عروق
این باشد که عصبیت پست و اول عروق الف هر ده است چون ساکن را بعد عروق
بر عصبیت از عروق عصبیت پست و اول عروق الف هر ده است چون ساکن را بعد عروق
اگر ادای عروق را بخوانی که اول میگردد و در او عروق الف هر ده است چون ساکن را بعد عروق
اگر ادای

را با لام گویند و دینت که عصبیت پست و اول عروق الف هر ده است چون ساکن را بعد عروق
جوف شده و دیگری حمایت کرد و عصبیت پست و اول عروق الف هر ده است چون ساکن را بعد عروق
میگیرند و اگر زبان طفلی را بر جبهه بگویند و در آن سن و سخن بگویند و کسی را با شش دینت
بگویند و دینت پست و اول عروق الف هر ده است چون ساکن را بعد عروق
لث دینت پست و اول عروق الف هر ده است چون ساکن را بعد عروق
لث دینت پست و اول عروق الف هر ده است چون ساکن را بعد عروق
که زبان را لث شده است از آنکه لث از عصبیت جداست و دینت پست و اول عروق
که در زبان عصبیت از عصبیت پست و اول عروق الف هر ده است چون ساکن را بعد عروق
چیزی نمی بیند و در عصبیت چیزی نیست و لث است و عروق لث است و عصبیت پست و اول عروق
میگویند و دینت آدمی را می باید داد و گفتند که این عصبیت پست و اول عروق
که برای افعال میزنند و دینت پست و اول عروق الف هر ده است چون ساکن را بعد عروق
و اگر سوراخ را در دو بر و اب از دینت جداست و دینت پست و اول عروق
اگر ادای

خلاف است و بعضی گفته اند دیت جمع گشتن مساویست و در یک غرض دیت از جمعیت و بعضی
 گفته اند از اقسام که انکشت میهن است دیت است و دوش و دیگر چنانکه است مساوی
 میشود و موافق کتاب طایف و قول اول شهرت است و دیت بکشت و داده دیت انکشت
 است و کسی که انکشت را شل کند دوش دیت آن انکشت را میاید و اگر انکشت شل را
 قطع کند دیت بکشت صحیح را میاید و دیت هر انکشتی بر بعضی آن قیمت میشود و السواء
 پس بر بعضی دوم گشتان غیر اقسام را بر دوش دیت آن انکشت را میاید و اگر انکشت
 اول را بر دوش دیت انکشت را میاید و در آن خفها شهرت است که در یک دیت را
 دیت و یا که قطع کند اگر بر دوش یا سید بر دوش و دیت را میاید و اگر بر دوش دیت را میاید
 و در دوش دیت را میاید و دیت را میاید و دیت را میاید و دیت را میاید و دیت را میاید
چهارم دیت بکشت است اگر بکشد و یا اصلاح نماید یا بدو دوش را میاید و دیت را میاید و دیت را میاید
 دیت میاید و اگر اصلاح نماید و بعضی گفته اند دیت دیت میاید و در دوش دیت را میاید و دیت را میاید
 شده است که اگر اصلاح نماید بر دوش دیت را میاید و دیت را میاید و دیت را میاید و دیت را میاید
 او بان میاید

دیت

او بان مسبب شل شود و یک دیت برای است میاید و دوش دیت برای میاید و دوش دیت برای
 دوش دیت است که اگر بکشد و یا آن سبب دیت و دوش دیت را میاید و دیت را میاید و دیت را میاید
 متوجه میاید که در میان دیت است قطع شود تمام دیت باید و **پنجم** دیت بکشت است و دیت را میاید و دیت را میاید
 بر دوش دیت تمام دیت را میاید و دوش دیت را میاید و دیت را میاید و دیت را میاید و دیت را میاید
 او هم حکم است در دوش دیت را میاید و دیت را میاید و دیت را میاید و دیت را میاید و دیت را میاید
 و در دوش دیت را میاید و دیت را میاید و دیت را میاید و دیت را میاید و دیت را میاید
 دیت یک دیت را میاید و دیت را میاید و دیت را میاید و دیت را میاید و دیت را میاید
 این دیت را میاید و دیت را میاید و دیت را میاید و دیت را میاید و دیت را میاید
 میاید و دیت را میاید و دیت را میاید و دیت را میاید و دیت را میاید و دیت را میاید
 بر دوش دیت را میاید و دیت را میاید و دیت را میاید و دیت را میاید و دیت را میاید
 و در دوش دیت را میاید و دیت را میاید و دیت را میاید و دیت را میاید و دیت را میاید
 بنا بر دوش دیت را میاید و دیت را میاید و دیت را میاید و دیت را میاید و دیت را میاید

دیت

دیت

دیت

یک دیت است و اگر دیت را میاید و دیت را میاید و دیت را میاید و دیت را میاید و دیت را میاید
 و در دوش دیت را میاید و دیت را میاید و دیت را میاید و دیت را میاید و دیت را میاید
 موافق با یکی و طلب از یک دیت و اگر بکشد و یا اصلاح نماید یا بدو دوش را میاید و دیت را میاید
 میاید و دیت را میاید و دیت را میاید و دیت را میاید و دیت را میاید و دیت را میاید
 دیت را میاید و دیت را میاید و دیت را میاید و دیت را میاید و دیت را میاید
پنجم اگر بکشد و یا اصلاح نماید یا بدو دوش را میاید و دیت را میاید و دیت را میاید
 و دیت را میاید و دیت را میاید و دیت را میاید و دیت را میاید و دیت را میاید
 پس از دوش دیت را میاید و دیت را میاید و دیت را میاید و دیت را میاید و دیت را میاید
 بر دوش دیت را میاید و دیت را میاید و دیت را میاید و دیت را میاید و دیت را میاید
 نه سال زن خود را وصل کند و دیت را میاید و دیت را میاید و دیت را میاید و دیت را میاید
 نباشد و دیت را میاید و دیت را میاید و دیت را میاید و دیت را میاید و دیت را میاید
 باشد و دیت را میاید و دیت را میاید و دیت را میاید و دیت را میاید و دیت را میاید

دیت

دیت را میاید و دیت را میاید و دیت را میاید و دیت را میاید و دیت را میاید
 و در دوش دیت را میاید و دیت را میاید و دیت را میاید و دیت را میاید و دیت را میاید
 موافق با یکی و طلب از یک دیت و اگر بکشد و یا اصلاح نماید یا بدو دوش را میاید و دیت را میاید
 میاید و دیت را میاید و دیت را میاید و دیت را میاید و دیت را میاید و دیت را میاید
 دیت را میاید و دیت را میاید و دیت را میاید و دیت را میاید و دیت را میاید
پنجم اگر بکشد و یا اصلاح نماید یا بدو دوش را میاید و دیت را میاید و دیت را میاید
 و دیت را میاید و دیت را میاید و دیت را میاید و دیت را میاید و دیت را میاید
 پس از دوش دیت را میاید و دیت را میاید و دیت را میاید و دیت را میاید و دیت را میاید
 بر دوش دیت را میاید و دیت را میاید و دیت را میاید و دیت را میاید و دیت را میاید
 نه سال زن خود را وصل کند و دیت را میاید و دیت را میاید و دیت را میاید و دیت را میاید
 نباشد و دیت را میاید و دیت را میاید و دیت را میاید و دیت را میاید و دیت را میاید
 باشد و دیت را میاید و دیت را میاید و دیت را میاید و دیت را میاید و دیت را میاید

دیت

دیت

دیت

صدای عظیم بر آن میزنند اگر سید ارشد دروغ میگوید و اگر باینرا معلوم شد بقدری ثابت میگردد
 پنج قسم بر قول و بیش قسم بنا بر یک قول و در کتاب ظریف ظاهر میشود که با امتحان با ق
 قضاوت است و اگر دعوی کند که شنوای یک گوش من بر طرف شده است بعد از امتحان و قضاوت
 نصف دیت خود بود و اگر دعوی کند که شنیدن یک گوش من کم شده است دیتش یک گوش
 دیگر امتحان میکنند چنانچه در احادیث معتبره وارد شده است که گوش معیوبش را محکم می بندند
 و گوش صحیح را باز میکنند از روی و زبانی را در برابر کوردی او حرکت میدهند و میگویند بشنو بجا
 که بگوید نشنوم و آن موضع را نشان میگویند پس از پشت سرش میزنند و میگویند که بگوید
 نیشنوم نشان میکنند و هم چنین از جانب راست و از جانب چپ اگر هر موافق است
 معلوم است که دست میگوید بعد از آن گوش صحیح را محکم می بندند و گوش معیوب را میگویند بشنو
 چه طرف با زامتحان میکند و اگر موافق نیامد مگر از گوش صحیح است آن تفاوت را نسبت
 ملاحظه میکنند که چند یک است و با آن نسبت از دیت گوش معیوب در دروایات ظریف
 با امتحان قضاوت نیز وارد شده است و این اقوال منجمله بر زیرا که تمام پشته که گوشهایش پستیز
 جنایت پس

در این کتاب
 در این کتاب

از جنایت این تفاوت را داشته باشد و باید که این امتحان در وقتی باشد که با دیتش و هوا
 معتدل باشد زیرا که در روزها و شنیدن صد از این اختلاف میباشد و اگر گوش کسی را ببرند و
 شنوای بر طرف شود و دیت لازم میشود در گوش یک دیت و یک گوش **سیم** بر طرف
 شدن پندار دیدناست اگر این **سیم** در چشم بر طرف شده باشد تمام دیت آن شخص لازم میشود
 و اگر یک چشم بر طرف شده ثابت نصف دیت و قضاوت در دیت و دیت از اطباء و صدق
 ثابت میشود و دیت بکشد یکد و دوزن نیز ثابت میشود و اگر تفحص کنند که اگر این
 اجزای گوش که دیکر خواهد دید یا گویند یکس است بر پندار اما شناس معلوم نیست دیت میکند
 و اگر تفحص کنند که برای کشیدن تفاوت را آن دست یکس است اگر یکس دیت میکند و
 الا اگر شن میگرد و در حدیث معتبره وارد شده است که یکسال از قضاوت میبرند و بعد از یکسال اگر بر
 نکته دیت میکند و اگر بعد از آن برگردد دیت را پس میگرد و اگر دیده بش غرض ظاهر باشد
 و دعوی کند که نمی بینم بقضاوت ثابت میشود و اگر دیت در دروایت که حضرت امیر المؤمنین صلوات
 الله علیه و خرد که در بعضی اوقات بر آنرا بازمیدارند اگر چشم با زمی ماند و بر آن نیز دیت

میگوید و اگر دعوی کند پندار یکدیده بش جنایت کم شده است امتحان میکند بر قضاوت در احادیث
 صحیح وارد شده است که دیده معیوبش را می بندند و دیده صحیحش را باز میکنند از روی و زبانی
 مرغی را بدست میگیرند و در دوزخ تاجی که بگوید که نمی بینم آن موضع را نشان میکنند از این طرف
 چنین میکنند اگر موافق یکدیده بش است و اگر آن لغت میگرد و دروغ گفته و یا دیگر امتحان میکنند
 تا موافق آید پس چشم صحیح را می بندند چشم علیل را می کشند و با از چهار طرف امتحان میکنند
 اگر موافق آید دیت را به قدر تفاوت مساوت میگردند ش اگر نصف مساوت تفاوت
 کرده است نصف چشم را اگر ربع دیت است میگردند و در دروایات ظریف این امتحان قضاوت نیز وارد
 شده است که قسم میکنند بر شنش قسم اگر نصف کم شده است قسم میدهند و اگر شش کم شده
 است دو قسم میدهند و هم چنان با این نسبت و این اقوال و احوط است چنانچه در نهالیه و صاحب
 جامع الاصول نیز قایل شده اند اگر دعوی نقص در دوزخ دیده کنند نظر بدیده هم نشان او بخیر
 گذشت امتحان میکنند و در این اگر تفحص قضاوت را هم کرده اند و امتحان دیده را در زمین هموار
 و صافی میکنند در روزهای و زمین نا هموار که اوقات و جهات مختلف نشوند و اگر دیده کسی را
 بکنند

در این کتاب
 در این کتاب

بکنند و دعوی کند که چشمش کور بوده و چیزی نمیدید و او گوید چشمش روشن بود و بعضی گفته اند قسم
 بر جنایت کننده است و بعضی گفته اند چشمش کشته شد است **چهارم** بر طرف شدن دیت شد است
 در آن نیز قضاوت دیت است و اگر دعوی کند که شش بر طرف شده است معلوم نباشد چه قول
 گوش بقضای ایشان اقباش بقضاوت میشود و در دروایت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گذشت که قدر را از شن
 و نیز دیت دماغش میدارند اگر برش را پس میگرد و اب از دیده بش میاید و دروغ میگوید و الا الله
 یقین میکنند و با این اگر قسم میگرد چنانچه اگر گفته اند شاید احوط باشد و اگر دعوی کند که شش
 اش کم شده است و نیز بر صدقش باشد طریش است که بقضاوت ثابت شود و دیتش
 را نسبت بطلش تمام جواب برای حکم شروع کرده اند و احوط صلح است و اگر سنی آنرا بپذیرد
 قضاوتش بر طرف شود بعد از ثبوت دیت لازم میشود **پنجم** بر طرف شدن دیت است اگر گفته اند
 شش تمام دیت میشود و ششش به قضاوت است و هم چنین نقصش گفته اند بقضاوت ثابت
 میشود و تغییر زیاد و کمش نسبت بکل موطر برای حکم شروع است **ششم** اگر صد بر طرف
 شود که مطلقا سخنش صحیح نشود گفته اند دیت لازم میشود و اگر حرکت زبان نیز بر طرف

در این کتاب
 در این کتاب

و همچنین از سایر اجناس احوط است که چون در خصوص این دیات شتر و دینار و در شتر
 از جنس شتر و دینار بدست **احکام سایر جراحت بدن** در بیان احکام سایر جراحت بدن است
 و در آن چند فایده است **اول** جرح حق که با ندون شک اعمی برسد از وقتیکه که باشد اگر چه
 کودک را زدن باشد و آن غیر در آن شک دیت آن شخص است و در آن قصص نمیشد و اگر
 جرح حق در عضو کند و بعد از آن بکوف آن داخل شود دیت آن جراحت و دیت آن
 جاعله در دوی باید بدست مثل آنکه بخوری بر روش کسی بزند و دخول شکم آن شود
 دیت جرح است و دیت برای باید در دهم شکم دیت برای آنکه دخول جرح او شده است
دوم اگر کسی کار دیگری بفرماید که بکش با ندون شکم آن دخول شد پس دیگری آمد و
 کار دیگری یا غیر آن همان سوراخ فزود و جراحت زیاده نشود شخص اول دیت جاعله برای
 دهد و بر شاق چیزی نیست و لیکن احکام شرع آنرا تعیین میکند و اگر جراحت دوم اندرون جرح
 کش و تر کرد و بیرون حال خود مانده یا بیرون کشد و تر کرد اندرون بحال خود مانده و تر کرد
 و اگر اندرون و بیرون در دوش و تر شد یک دیت جاعله و اگر جراحت دوم می باید بدست **جسم**
 اگر کسی

و همچنین از سایر اجناس احوط است که چون در خصوص این دیات شتر و دینار و در شتر

اگر کسی جراحت بزند و شکمش را بشکافد و دیگری احشای اندرونش را بیرون آورد و کف انداخت
 دوم است **جرح بر جسم** اگر جراحت بر جسم بزند که از پشتش بیرون رود و اگر کف انداخت و جاعله
جرح بر اعضا قابل شکم اندونانی که طایفه که اگر جراحت بر اعضا طرف مردی که از طرف
 دیگر بدرد و در دینار طلب میدهد و طارالت که در ارباب با طرف راست و با کف باشد
 ساعد و ساقی و کف و قدم و بعضی تخصیص کرده اند بعضی که در آن تمام دیت باشد
 یا نصف دیت زیرا که اگر نافه در یک بند شکم باشد صد دینار و چند برابر دیت آن
 میشود و در کتاب طایفه تفصیل دیگر در این باب است که اگر شتر متوضی آن شده اند و بیان
 عبادت جرح می کشد شده اند **ششم** در کتاب طایفه معلوم است که اگر سوراخ جرح
 بینی یا طرف رخساره بهم رسد که اندرون دهن فایده شتر صد دینار است و اگر دهان
 و بر طرف شود و اما اثر شش فاش باشد یا فایده شتر صد دینار است و اگر در دهان باشد و اثر شش
 صد دینار است و اگر تیر بزند که در دهان فاش باشد و از زیر جگر بیرون آید و شش
 صد دینار است و اگر سوراخ کند و بیرون نرود صد دینار است و اگر جراحت در دهان

و همچنین از سایر اجناس احوط است که چون در خصوص این دیات شتر و دینار و در شتر

بهم رسد و اثر شش باشد دیت صد دینار است **هفتم** در دیت معبر و در شتر است
 که حضرت ابراهیم علیه السلام فرمود در سبلی که کسی بر روی کسی بزند و بجای او سیاه
 شود شش دینار بدد و اگر سب شود دینار بدد و اگر سرخ شود یک دینار بدد و اگر مرق
 این روایت قابل شده اند و بعضی در سیاه شدن نیز صد دینار گفته اند و اگر کف انداخت
 نیست که اثر شش باشد یا نه و گفته اند اگر اینها در بدن واقع شود و دیت نصف دیت است
 چنانچه این باب در **الحدود** الفقیه مستقل باین روایت ذکر کرده است **هشتم** در
 جراحتی که دیت معبر و در شتر باشد اگر آن عضو را شل کند و شکم دیت آن عضو را
 داد و اگر عضو را قطع کند شکم دیت عضو را باید داد چنانچه گذشت **نهم** مذکور
 شد که دیت مرد و زن در اعضا مساوی است تا شکم دیت مرد برسد پس دیت
 اعضای زن نصف دیت اعضای مرد میشود خواه آن جنابت کرده است مرد یا نه و خواه
 آن و حیثین قصاص میکنند مرد را برای اعضای زن بی آنکه چیزی از دیت بدهند شکم
 پس اگر آن عضو را در بعضی عضو زن قصاص کند نصف دیت معبر را میدهد و شکم
 میکنند

و همچنین از سایر اجناس احوط است که چون در خصوص این دیات شتر و دینار و در شتر

میکند و اگر دیت بر نصف دیت مرد یک دینار و بعضی از علی گفته اند که این حکم که تا شکم
 جراحت زن و دیتش مثل جراحت مرد است در صورتیکه که جراحت کند مرد را
 و اگر جراحت کند زن باشد هر جراحت بر نصف دیت پس در یک شکم شتر است
 و در دو شکم دیت شتر است و در سه یا نه شتر است و در چهار یا نه شتر است و چنان
 باین نسبت تا لامرود بخلاف آنکه جراح مرد باشد که در یک شکم زن ده شتر و در دو
 شکم پست شتر و در سه شکم ساقی شتر و چهار شکم پست شتر **دهم** در خصوص اگر
 مرد مسای دیت مرد باشد و زن مساوی زن است مانند زبان و کمر و دورت و دوا و ام
 چنان نصف دیت و اگر نسبت که باریت مرد نکور شد در زن با دیت زن ملاحظه خواهد
 شد و در کاف ذی با دیت آن و در غلام با قیمت آن بشرطی که زیاده از دیت آزاد باشد
 مثل آنکه اگر غلام را برترند قیمت آنرا می دهند چنانچه نکور شد و اگر چه در شرع
 مقدری ندارد که ارزش میدهند از آزاد غلام فرض میکنند و ملاحظه میکند که بدو
 این عیب بر قیمت دارد و این تفاوت را از دیت آزاد میکند **فصل** در جنایات

و همچنین از سایر اجناس احوط است که چون در خصوص این دیات شتر و دینار و در شتر

که چنین واقع میشود یعنی طفل که در رحم باشد یا بر مین واقع شود و در این جهت بحث است
اول مشهور میان علمای است که دیت چنین از آنست که خلقتش تمام شده باشد
 و هنوز روح در آن ندیده باشد صد دنیا است و مشهور است که فرق نیست میان دختر و پسر
 بعضی گفته اند در پسر صد دنیا است و در دختر پنجاه دنیا و خالی از روحی نیست و این چنین
 قایل شده است که دیت چنین همان یا غلامیت یا کنیزی که قیمت هر یک نصف عترت
 باشد و این موافق مذمت علامه است و اول اصح است و اگر از کافرنی باشد آن چنین
 دیتش عترت است پدر است که موافق مشهور است و در هم است و در روایت دارد که
 که عترت در او است که پسر دیت تمام باشد و بنا بر قول ثانی ممکنست پدر روایت بر آنکه
 چنین دختر باشد و مشهور میان علمای است که دیت چنین بنده عترت است مادر است
 و بعضی گفته اند اگر پسر باشد عترت پسر است و اگر انثی باشد عترت مادر است و
 بعضی گفته اند که زننده برایتی پدر عترت مادر است و اگر مرد بریندارد نصف عترت
 مادر است **دوم** هرگاه روح چنین ندیده شده باشد و بسبب جهلست بر معلوم
 شود که دیت

در صورتی که دیت
 در صورتی که دیت

شود که حیات داشته است و بسبب جهلست مرده است در این صورت دیت کامل است
 میباید برای پسر و نصف آن برای دختر و اگر بعنوان مباشرت کرده باشد گفته میشود
 میشود **سوم** هرگاه پیش از تمام شدن خلقت سقط بدینند از و بعضی گفته اند علقه
 میدهد یا کنیزی و بعضی احتیاج قیمت پنهان در دنیا کرده اند و مشهور میان علمای است که دیت
 علقه دارد **اول** آنکه اگر کسی در انسانی جماع کسی را برترساند که آب منی بیرون فرج
 ریخته شود و دنیا میدهد و اگر لطف در رحم قرار گرفته باشد و بسبب آن جنین آن شود
 پست دنیا میدهد و اگر علقه شده باشد یعنی پاچه چون بسته پهل دنیا میدهد
 و اگر استخوان رویده شده باشد دنیا میدهد و اگر گوشت بر روی استخوان
 رویده و خلقتش تمام شده باشد صد دنیا میدهد و چنانچه گوشت و شیخ طوسی
 رحمه الله گفته است در مابین هر مرتبه تا مرتبه دیگر بآن نسبت حساب میکنند و این در این
 رحمه الله تقیه کلام او باین نحو کرده است که دیت روز لطف است و دیت روز علقه است
 و دیت روز مضقه است و دیت روز عظم و در روز یک دنیا را میدهد و در روز دیگر

که این تقیه خلاف احادیث معتبره است چنانچه در حدیث محمد بن مسلم از حضرت امام
 جعفر باقر صلوات الله علیه برسد که مردی زنبر ازین روز لطف می اندازد و فرمود که دیت
 دنیا بر او لازم است گفت میزنند او را علقه می اندازد و فرمود چهل درهم دنیا بر او لازم است
 گفت میزنند و لطف می اندازد و فرمود شصت دنیا بر او لازم است گفت می زنند او را
 چیزی می اندازد که استخوان در آن بهم رسیده و فرمود که بر او دیت کامل لازم است
 یعنی دیت چنین فرمود که حضرت ابراهیم صلوات الله علیه چنین حکم کرده است
 گفت صفت لطف کدام است که توان ساخت فرمود که لطف سفید است مانند آب منی
 غلیظ در رحم چهل روز می ماند تا علقه میشود و گفت صفت علقه کدام است فرمود که پاچه
 خون بسته است مانند خونی که از جگر تمام بدنی آید پس چهل روز دیگر ماند تا لطف
 میشود و گفت صفت گوشت که توان ساخت فرمود که پاچه خون بر خیزد که در میان آن
 رگهای سبز است بعد از آن استخوان میشود برسد که صفت استخوان چیست فرمود که
 بعد از آن استخوان چشم و گوش بهم میرسد و اعصاب و جوارحش ازین می باید پس
 چنین

در صورتی که دیت
 در صورتی که دیت

چنان تمام میشود و در حدیث دیگر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که برین شبانی
 برسد که اگر در لطف یک قطره خون بهم رسد صفت و فرمود که عترت لطف زیاده میشود
 پست و دنیا میشود و اگر دو قطره بهم رسد پست و دنیا و اگر سه قطره بهم رسد
 پست شش دنیا و اگر چهار قطره بهم رسد پست هشت دنیا و اگر پنج قطره بهم رسد
 دنیا و این نسبت بالا میرود تا هفت علقه شود پس در آن چهل دنیا است و بعد از علقه
 اگر یک رگ از گوشت در آن بنده دو دنیا بالا میرود و چهار چنان دو دنیا زیاده میشود
 گوشت میشود و دیت آن شصت دنیا است تا آنکه گوی مانند استخوان در آن بهم
 رسد و زیاده میشود تا آنکه همه استخوان میشود و دیت آن هشتاد دنیا است و در چنان
 تا گوشت و پوست بر آن آید و چون پناه شده روح در آن میدهد و شرح احادیث
 و تفصیل خلقت انسان و تصریح آنرا مفضل در کتاب سواد عالم ذکر کرده ام **چهارم** اگر
 زنی را بکشد و در شکم آن فرزندی باشد و او بمشکسته شود و نداند که پسر بوده است
 یا دختر مشهور میان علمای موافق احادیث معتبره است که دیت زن را میدهد و از برای طفل

افق دیت مرد و نصف دیت زن میدهد و بعضی گفته اند فرعی اند از زن اگر با هم
 پس در آن وقت جمیع مافی را عزل کند و در برون فرج ریزد بعضی گفته اند و حب
 است که در اشرف دیت نطفه را برین بدهد و اگر در حبس است **دوم** اگر کسی از
 بلند طفل زنده به بقید و بعد از آن کسی از یکش گفته اند اگر حیات مستقره داشته که
 تعقیب میتوان کرد قاتل دوم است بر اول دیت نیست اما حکم شرع او را تعزیر میکند
 و اگر چاره مستقره نداشته در کار مردن بود است دیت بر اول است و دوم را تعزیر میکند
 و اگر حالش معلوم نباشد بعد از افتادن که زنده بوده یا مرده و او سرش را بریده باشد تعزیر
 ساقط میشود و دیت بر بدن سزمیت را میدهد چنانچه مذکور باشد **ثالث** اگر کسی دیت
 بر حدی که بر جنین واقع شود نسبت بکل دیت او حسامیت است پس اگر جنینی بر شکم زن
 زنده و زخم طفل ساقط شود اگر زن ببرد دیت زن و دیت جنین هر دو را میدهد و اگر غریبی
 جنین که بچای دنیا است میدهد و اگر اول دست به بقید و بعد از آن جنین بمقتد دیت جنین را
 میدهد و دیت دست ساقط میشود و اگر زنده به بقید و ببرد دیت ایشان کامل میدهد
 و دیت دست

در دیت مرد و نصف دیت زن
 اگر کسی از یکش گفته اند اگر حیات مستقره داشته که تعقیب میتوان کرد قاتل دوم است بر اول دیت نیست اما حکم شرع او را تعزیر میکند و اگر چاره مستقره نداشته در کار مردن بود است دیت بر اول است و دوم را تعزیر میکند و اگر حالش معلوم نباشد بعد از افتادن که زنده بوده یا مرده و او سرش را بریده باشد تعزیر ساقط میشود و دیت بر بدن سزمیت را میدهد چنانچه مذکور باشد ثالث اگر کسی دیت بر حدی که بر جنین واقع شود نسبت بکل دیت او حسامیت است پس اگر جنینی بر شکم زن زنده و زخم طفل ساقط شود اگر زن ببرد دیت زن و دیت جنین هر دو را میدهد و اگر غریبی جنین که بچای دنیا است میدهد و اگر اول دست به بقید و بعد از آن جنین بمقتد دیت جنین را میدهد و دیت دست ساقط میشود و اگر زنده به بقید و ببرد دیت ایشان کامل میدهد و دیت دست

و دیت دست ساقط میشود و اگر زنده باشد دیت دست را میدهد **چهارم** اگر کسی دیت بر حدی که بر جنین واقع شود نسبت بکل دیت او حسامیت است پس اگر جنینی بر شکم زن زنده و زخم طفل ساقط شود اگر زن ببرد دیت زن و دیت جنین هر دو را میدهد و اگر غریبی جنین که بچای دنیا است میدهد و اگر اول دست به بقید و بعد از آن جنین بمقتد دیت جنین را میدهد و دیت دست ساقط میشود و اگر زنده به بقید و ببرد دیت ایشان کامل میدهد و دیت دست

کرده باشد **سوم** کسی که ضامن جیره آن یعنی جنایت او شده باشد نیز اگر معارف بوده
 که در کس که وارثی نداشته اند باید یک میکردند و اگر هر یک از جنایت خطای بکند و دیگر است آنرا
 بدهد و هر یک پیشتر بکند دیگر وارث او باشد چنان کسی از جنایت خطای بکند ضامن جیره
 دیت آنرا میدهد **چهارم** امام زمان است علیه السلام که اگر هیچ یک از اینها نباشد امام دیت
 او را میدهد و اگر بعد از او نباشد امام علیه السلام اما اقارب که عاقل اند خداوند است که بچهار
 و مشهور میان علمای است که عاقله عصبه قاتل یعنی مردانی که قربت ایشان نسبت بقاتل
 از جانب پدر و مادر باشد یا از جانب پدر نه از جانب مادر یعنی مانع برادران اولاد
 ایشان و عمو و اولاد ایشان خواه وارث قاتل باشند که اگر بعد از آنکه بر سر زنند و خواه نه
 خداوند است که پدر و جد پدری و اولاد ذکور در عصبه در قتلند یا نه و اگر مشرقتین قاتلند که در
 و بعضی گفته اند هر که از دیت قاتل که گشته شود میراث بر دعوای قاتل است و این قول منعیف
 است و بعضی گفته اند عصبه عاقله آنهایی که میراث قاتلند از ورثان نزدیک پدر
 قرآن برای ایشان حصه مقر شده است مادر و پدر و مادر و زن و اگر آنها نباشند سایر اقارب

امام اند و دیت عاقله عصبه را بر دیتی که در آن عصبه باشد که اولاد آن غسل و در آب بر سرش
 ببردش آید و قبل از رشتن به بقید در شکم است آید و شکاف شود چنانچه برادران است فرمود که
 چنین باشد خطای خواهد بود و گفته اند که در آنست یا نه ماه روزه و شستن و بپوشیدن
 طعام دادن و هر یک بقدری که بخواهد بنا بر بعضی از تقدیرات یک یک است که نباشد و در حدیث حسینی
 و در حدیث است که بریدن سر مرده بدتر است از بریدن سر زنده و در حدیث بر کیدن از حدیث عاقله
 از یک که اشغال مرده را بکند و فرمود که هر متهمی که از مردن زیاد از حد است در زندان **فصل ششم**
 که در میان عاقله است که دیت خطای برادران است و حکام آن در آن بپوشیدن **اول** در میان عاقله
 بدانکه چون در باب جنایت متعصب میگردد اند و خویشان و قبیله و عیره قاتل حمایت میکنند و اند
 شایع در باب قتل قاتل در آن تقصیر نیست مگر فرموده است که بر آنها قصمت کنند که هم غش
 قتل حمایت ایشان بشود و هم کابر قاتل بهان شود چون تقصیر نباشد حکمتا حمایت قاتل را ببرد
 حکم بسیار است که عقول از عرض از در آن قهرت و عاقله گیرا گویند که متهمی است از جنایت
 صاحب جنایت میشوند و آن چهار طایفه اند **اول** خویشاں صاحب جنایت **دوم** کسی که او را آزاد
 کرده باشد

در دیت مرد و نصف دیت زن
 اگر کسی از یکش گفته اند اگر حیات مستقره داشته که تعقیب میتوان کرد قاتل دوم است بر اول دیت نیست اما حکم شرع او را تعزیر میکند و اگر چاره مستقره نداشته در کار مردن بود است دیت بر اول است و دوم را تعزیر میکند و اگر حالش معلوم نباشد بعد از افتادن که زنده بوده یا مرده و او سرش را بریده باشد تعزیر ساقط میشود و دیت بر بدن سزمیت را میدهد چنانچه مذکور باشد ثالث اگر کسی دیت بر حدی که بر جنین واقع شود نسبت بکل دیت او حسامیت است پس اگر جنینی بر شکم زن زنده و زخم طفل ساقط شود اگر زن ببرد دیت زن و دیت جنین هر دو را میدهد و اگر غریبی جنین که بچای دنیا است میدهد و اگر اول دست به بقید و بعد از آن جنین بمقتد دیت جنین را میدهد و دیت دست ساقط میشود و اگر زنده به بقید و ببرد دیت ایشان کامل میدهد و دیت دست

قاتل میدهد از مردان بالغ خواه از جانب پدر خویش باشد و خواه از جانب مادر و اگر از مرد
 ضعیف باشد و دوش دیت را بر خویش پدر قتل میکند و یک نش را بر خویش مادر قتل
 مستندند از این قول بر او باقی که یک سیل انحضت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده
 و اگر از این روایت ضعیفی باشد و شکر را که اگر خویش را قتل کند دیت را از هم
 شهادت او میگیرند و این مخالف مذهب شیعه است و موافق مذهب عجم است لهذا اکثر
 علمای این روایت گرفته اند و در غایت شکاکت و این احکام را از جانب اجداد
 معتبر این باب است استنباط کردن معتبر است و مشهور است که مذکور شد و از بعضی روایات
 معتبره ظاهر میشود که عاقله در دگر بالغ عاقل است و در صفت عاقل است گفته اند بشرطی که
 دگر باشد از عاقله نباشد و شرط است که بالغ و عاقل باشد بالغ و دیوانه عاقل نیستند
 و شرط است که عاقل و قادر بر دیت باشد پس بر فقیر دیت لازم نمیشود و غنی و فقیر بودن
 در وقتی که مال تمام میشود و وقت دادن میشود اعتبار ندارد **سوم** در مقدار آن دیت
 که عاقله میبخشد میشود جمع از عاقله را اعتقاد نیست که عاقله هر دیت خطی را بخت میشود
 خواه زیاد خواه

خواه زیاده و خواه کم و هر گاه اندک باشد دیت موجب ضرب است و دفع غرض دیت بخت
 خود میدهد و بقدر دیت موجب و زیاده را عاقله میدهد **دوم** اگر عاقله میدهد و جمع میکند
 که از خانه بگیرد و دیت را که جمع میکند و آن ضعیف است **چهارم** در بیان کیفیت
 قسط دیت است بر عاقله و در آن چند مسئله است **اول** اگر عاقله است که یا قدر معینی
 دارد که بر یک کس چند خواهد گفت یا نه بعضی گفته اند از عاقله ده قیراط میگیرد که نصف
 دینار باشد و از فقیر یعنی کسی که در عرف آنرا غنی و مال دار نمینماید و قادر بر او نباشد پنج
 قیراط میگیرد که ربع اشرافی باشد زیرا که در دنیا دیت قیراط است و بعضی گفته اند
 قدر معینی ندارد بلکه حکم شرع بحسب احوال آن جماعت و عدد ایشان هر قدر که مناسب میدانند
 خواهد میکند **دوم** خلافت که آیا ترتیبی در میان آن جماعت است در اول کردن یا نه
 بعضی گفته اند بزرگ و کوچک در میان یک نسبت و اکثر عاقله قیراط ده اند
 یا آنکه بزرگتر را مقدم میدارند و اگر گفته اند بر دو نفر حواله میکند پس بنا بر قولی
 که پدر و اجداد پدری و فرزندان دگر و دختران اول بایشان ابتدا میکنند بفرارشان

بیت است که عاقله میدهد و جمع میکند

ببرادران و بنا بر قول دیگر اول از برادران میگیرند و اگر وفا کنند از اولاد دگر ایشان
 میگیرند پس از عمو پس از پسران عمو پس از عموهای پدری پس از ایشان پس از
 ایشان پس از عموهای جد پس از اولاد دگر ایشان و این جمعی تا آنکه اقارب نسبی پدری
 تمام شوند و اگر باقی مانده است از اولاد دگر است و او میگیرند اگر از دگر باشد عاقله
 حاج پس از خویشان پدری از دگر است و به ترتیبی که سابق مذکور شد پس از دگر است و از دگر است
 پس از خویشان پدری او و به ترتیب سابق پس از دگر است و پدر چنانچه پس از خویشان پدری او
 پس از دگر است و از دگر است و پدر او پس از اقارب پدری او و در هر مرتبه اقرب مقدم است
 بر اجداد و اگر نزدیک تر فاکتور بد و دور تر فاکتور می کنند و بعضی گفته اند خویشان پدری و مادر
 مقدمند بر خویشان پدری و مادر و اگر در این مقام اعتبار کرده اند و می باید که معلوم شود
 که عاقله و قرب عینی یا دیت دارد بعضی آنکه از قبیل او باشد عاقله دیت و اگر از دگر است
 مذکور شد و فاکتور بدیت می کنند بعضی گفته اند از باقی را از امام علیه السلام میگیرند و خلافت
 انحضت افعال خود میدهد یا از بیت المال مسلمانان و اگر گفته اند که از مال خود میدهد
 و طهارت

و همچنین این مسئله بر صورتی ندارد و بعضی گفته اند اگر عاقله نباشد یا عاقل نباشد از اولاد دگر
 مطلقا یا بعضی از مال جنایت گرفته میگیرند و اگر تمام از امام عدالت میگیرند اگر شکر از مطلق
 جمع بجای می شود یا عاقله را امام یا از بیت المال مسلمان میگیرند **سوم** اگر عاقله زیاده
 از دیت باشد یعنی قدری که مذکور شد بنا بر یک قول یا آنچه حکم شرع معهود و اندک بنا بر
 قول دیگر که بزرگتر فاکتور بدیت کند و عدد عاقله زیاد از آن باشد بعضی گفته اند همان مقدار را بر او
 توجع میکنند و بعضی گفته اند امام یا حاکم شرع بعضی را که مصلحت میداند تعیین میکند که بر او
 و اگر بعضی از مال غایب باشند مشهور است که عاقله آنها را بر هر میزان تعین میکند **چهارم**
 میکند که آنها را عاقله میخوانند یا مینویسند بر حکم شرع که در آن بلامریت از ایشان بگریزند **چهارم**
 چون سابق مذکور شد که دیت خط را خواه قتل خواه غیر قتل در عرض سال میگیرند که گفته اند ابتدا
 مدت سه سال در قتل مردن آن مقبول است و در جراحتی که سریت کرده باشد در وقت
 جرحت و کشتن و اگر جراحتی باشد که سریت کند مثل آنکه انگشتش را بریده و سریت
 کرده عاقله کشتن انداختن در این صورت دیت عاقله را باید بدید و خلافت کند

بیت است که عاقله میدهد و جمع میکند

میدود و اگر تکلف کند قیاس را میبرد و در بعضی از اجزاء اوقیتی درشته باشد آنرا از قیاس قطع میکند و مانند فیل کردن آن قیاس در در و اگر در قسم اول و در این اقسام جنابیت که بعضی از آنها را میبرد و بعضی را که در پیش از این گفته اند از او جدا میبرد و تفاوت قیاس و معیور بعضی گفته اند مانند آنکه در حیوان دو تا است بقطع از دو قیاس معیور و بقطع هر یک نصف قیاس است و چشم و دست و پا و گوشها و در احادیث معیور و در شده است که کسی که حیوان را قیاس کند از معیور و بعضی از قیاس قائل شده اند و ضلی از قیاس

بحث سوم در کشتن حیوانات است که قابل تذکره باشد مانند سگ و خوک و سگ افعالی نیست و در کشتن میگوید و بر کشتن آن چیزی لازم نیست و در کجا رسد **اول** سگ شکاری را تعلیم نکند و بعضی گفته اند که با تعلیم باشد و خلاف آن که بعضی سگ سلوقی است یا شکاری که تعلیم نکند کرده باشد و سلوقی گفته اند منسوب به سلوق که قریه ایست از قریه های دوزخ است که سگ آزاری باشد و اکثر گفته اند که بعضی سلوقی ندارد و در دیت آن خلاف است و مشهور آن است که چند درهم است که موافق زرده دانی قدیم دوزخ را بقتل و دست دینار است

سگ شکاری را با تعلیم نکند

دینار است و بعضی گفته اند اگر قیاس کمر از این باشد قیاس را میبرد و بعضی گفته اند مطلقا به قیاس قایل شده اند و بعضی احتمال داده اند که برای سلوقی چهل درهم باشد و برای سگهای دیگر قیاس

بحث دوم در دیت سگ گفته اند نیز خلاف است اکثر یک کوسفند گفته اند و بعضی دیت درهم گفته اند که یک دوز دیت شست دینار باشد بزرگ قدیم و بعضی به قیاس قایل شده اند

بحث سیم سبک است که حرمت باغ میکند و اگر دیت درهم گفته اند و دیت را و بعضی قیاس گفته اند و دانی قدیم است **چهارم** سگ زراعت است و اکثر گفته اند دیت آن با قیاس کثرت و در دوز دیت دیگر جریب کثرت و در شده است و جریب چهار قریه است و بعضی قیاس گفته اند و بعضی گفته اند دیت سگی که حرمت بخیزد یا خانه میکند یک زینل خاکست و بعضی گفته اند این کنایه از آنست که دیت ندارد

بحث چهارم اگر کسی خوک دمر را بکشد که پنهان در خانه خود نگاه داشته

سگ شکاری را با تعلیم نکند

سگ شکاری را با تعلیم نکند

سگ شکاری را با تعلیم نکند

باشند قیاس آنرا میبرد آن قیاس که انشای در میان خود دارند بر آن معیار میکنند و هم چنین اگر شراب و یا آلات لهو که حلال میدهند پنهان داشته باشند صدق تلف کند قیاس آنرا که نزد ایشان است میبرد و اگر غلظت اظهار کنند چون خلاف شرط است اگر بکشد یا تلف کند ممان چیزی بر او لازم نمیشود

بحث پنجم مشهور میان قدامت است که حیواناتی که به چراحی دستند اگر در شب جنا بیقی بر زراعت کسی یا باغ بکنند صاحب حیوان ضامن است و اگر در روز جنا بیقی بکند ضامن نیست و در روایتی در این باب وارد شده است که صاحب زراعت و باغ باید که زراعت خود را محافظ کند بر آن اگر کسی که حیوانات بپریدن بروند و در شب چرخ حیوان بیاید که حیوان خود را تلف نماید و اگر چنین باشد روز را اعتبار کرده و گفته اند که صاحب حیوان اگر در حفظ حیوان تقصیر کرده ضامن است خواه در شب باشد و در روز اگر تقصیر کرده است ضامن نیست ختم شده بر سر حضرت عقیل علیه السلام و در این مورد در این

سگ شکاری را با تعلیم نکند

سگ شکاری را با تعلیم نکند

سگ شکاری را با تعلیم نکند

سگ شکاری را با تعلیم نکند

تأمل بسیار و با دست نماند و با قیاس سبک است
 العفو عن الخطایا والاعمال العقل والعلم والحوادث
 اولاد و اخرا والصلوة علی سید المرسلین و غیره از این
 علم الکن بعلوم الامم الله با شایع
 انشاء الله تعالی و هذا العمل به و الله اعلم
 و در این کتاب از این کتاب که در این کتاب
 و در این کتاب که در این کتاب



و در
کتاب فی الحقیقه
فی الحقیقه
و در

و
و

۴

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم
موسى عليه السلام

[illegible]

